

Comparative Analysis of the Foreign Policies of Russia and Iran Towards the United States from 2011 to 2020

Received:2024/6/30

accepted:2025/2/2

:Abstract

The Islamic Republic of Iran and Russia, as two influential actors in the current international system, seek to enhance their roles and standings in global affairs. The United States, as a superpower since World War II and especially after the collapse of the Soviet Union, has significantly expanded its influence globally. As a global power, the U.S. aims to achieve greater interests and promote global processes in line with its objectives and needs, maintaining presence and influence in various regions and fields. The Middle East and the Persian Gulf, as key focal points, have attracted significant attention from the U.S. Iran, with its critical geopolitical and strategic position in the Persian Gulf and the Middle East, has played the most influential role in interactions with the U.S., a power beyond the region. Meanwhile, it is observed that while Iran-U.S. relations are characterized by tensions and conflicting policies, Russia has sought interaction and cooperation with the U.S. at various stages. This study employs a descriptive-analytical method and gathers information through library research, with the primary objective of conducting a “comparative analysis of the foreign policies of Russia and Iran towards the United States from 2011 to 2020.” The main research question is: How have the foreign policies of Iran and Russia towards the U.S. been, comparatively, from 2011 to 2020? The research results and findings indicate that Russia has maintained a more balanced foreign policy towards the U.S. compared to Iran. Russia is willing to engage and cooperate with the U.S. when its interests are at stake, whereas Iran has pursued an aggressive foreign policy towards the U.S., perceiving the issues between the two countries as insurmountable.

Parisa Habibi: PhD

student in International Relations, University of Research Sciences, Tehran, Iran (Corresponding author)

E-mail: parisa.habibi87@gmail.com

ORCID iD: 0009-0000-4651-9869

Mohammad Bagher

Makramipour: University Lecturer and PhD Student in Political Science/Islamic Revolution Political Studies, Shahed University, Tehran, Iran

E-mail: bagher.mokarami@yahoo.com

ORCID iD:0000-0002-3570-2761

Shohreh Pirani: Assistant Professor and Board Member, Department of Political Science, Shahed University, Tehran, Iran

E-mail: sh.pirani@shahed.ac.ir

ORCID iD:0000-0001-8287-2600

تجزیه و تحلیل تطبیقی سیاست خارجی روسیه و ایران در قبال ایالات متحده آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰

ارسال: ۱۴۰۳/۰۵/۰۹

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴

چکیده:

جمهوری اسلامی ایران و روسیه به عنوان دو عنصر تأثیرگذار در نظام بین‌المللی فعلی، به دنبال افزایش نقش و جایگاه خود در نظام بین الملل هستند. آمریکا هم به عنوان یک ابرقدرت پس از جنگ جهانی دوم، با سقوط شوروی، نفوذ خود را به صورت گسترده در سطح جهان افزایش داده است. این کشور به عنوان یک قدرت جهانی، با هدف دستیابی به منافع بیشتر و ترویج فرایندهای جهانی مطابق با اهداف و نیازهای خود، در مناطق و زمینه‌های گوناگونی از نفوذ و حضور برخوردار است. ناحیه خاورمیانه و خلیج فارس به عنوان یکی از نقاط کلیدی جلب توجه آمریکا بوده است. ایران، با موقعیت ژئوپلیتیک و استراتژیک مهم در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه، تأثیرگذارترین نقش را در تعامل با آمریکا، به عنوان یک قدرت فراتر از منطقه، داشته است. در این حین، مشاهده می‌شود که در مقابل تنش‌ها و سیاست‌های تعارضی بین ایران و آمریکا، روسیه سعی در تعامل و همکاری در مراحل مختلف با آمریکا داشته است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و نیز باهدف اصلی «تجزیه و تحلیل تطبیقی سیاست خارجی روسیه و ایران در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰» به نگارش درآمده است. سؤال اصلی پژوهش این است که سیاست خارجی کشورهای ایران و روسیه به‌طور مقایسه‌ای در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ چگونه بوده است؟ نتایج و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روسیه نسبت به ایران سیاست خارجی متعادل‌تر در قبال آمریکا دارد و درجایی که منافعش ایجاب کند حاضر به تعامل و همکاری با آمریکا می‌باشد اما ایران سیاست خارجی تهاجمی در مقابل این کشور داشته و مشکل این دو کشور را حل نشدنی می‌داند.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی، ایالات متحده آمریکا، روسیه، ایران، نواقع گرای

پریسا حبیبی:

دانشجوی دکتری روابط بین الملل

دانشگاه علوم تحقیقات، تهران،
ایران (نویسنده مسئول)

E-mail: parisa.habibi87@
gmail.com

محمدباقر مکرمی پور:

مدرس دانشگاه

و دانشجوی دکتری علوم سیاسی/
مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی
دانشگاه شاهد، تهران، ایران

E-mail: bagher.mokara-
mi@yahoo.com

شهره پیرانی:

استادیار

و عضو هیئت گروه علوم سیاسی
دانشگاه شاهد،

تهران، ایران

E-mail: sh.pirani@sha-
hed.ac.ir

بعد از فروپاشی شوروی، روسیه همواره در تلاش بوده تا خود را به عنوان ابرقدرت و جانشین آمریکا معرفی کند. در این تواجه با آمریکا، تعدادی از دولت‌ها با سیاست‌های ضد هژمونیک آمریکایی، از جمله جمهوری اسلامی ایران، در سیاست خارجی روسیه نقش مهمی ایفا کرده‌اند. روسیه با پس‌زمینه پیچیده دوران پس از شوروی، تحت‌الشعاع قدرت و نفوذ آمریکا قرار گرفته است. اما با وجود پسرفت‌های این کشور، ادامه تلاش برای بازگشت به سطح برتری جهانی آمریکا به نظر بی‌ممکن و غیرقابل باور می‌آید.

روابط ایران و آمریکا در سه دهه اخیر موضوع پیچیده‌ای بوده است. این دو کشور با تاریخچه مختلف، گاهی هم در مقابل یکدیگر به عنوان دو قدرت بزرگ جهان مطرح شده‌اند. در این بین، روسیه با وجود تنش‌ها و رقابت‌های خود با آمریکا، در برخی موارد تلاش کرده است که در مراحل مختلف با آمریکا همکاری کند.

پس از انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری اسلامی ایران و همچنین بازگشت پوتین به رئیس‌جمهوری روسیه، روابط دو کشور تغییر کرد. تحریم‌های اقتصادی اروپا و تنش‌های میان روسیه و غرب، باعث توجه بیشتر مسکو به همکاری با تهران شد. همچنین، رویکرد دولت ایران در جهت تنش‌زدایی با غرب و نزدیک‌تر شدن به روسیه، تحت‌الشعاع روابط دو کشور قرار گرفت.

این نزدیکی ممکن است انگیزه‌ای برای روسیه باشد تا با رفع اختلافات ایران و غرب، به خود افتخار بزند. از دیدگاه مسکو، رسیدن به حل و فصل تناقضات ایران با غرب به‌ویژه آمریکا، می‌تواند به عنوان یک پیروزی مهم و موفقیت در مواجهه با غرب در نظام بین‌المللی درخشانه شود.

روسیه کشوری است که توانسته تا حدودی زیادی قدرت نظامی و اقتصادی خود را بازباید و دست آمریکا و غرب را از مقدرات کشورش را کوتاه کند، چراکه عامل تمامی گرفتاری‌های مردم کشورش در دوران جنگ سرد و پس از فروپاشی را، آمریکا و غرب می‌داند. امروزه روسیه در برابر یک‌جانبه‌گرایی آمریکا قد برافراشته و به‌عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ هسته‌ای، عضو دائم و دارای حق وتو در شورای امنیت و نیز اقتصادی در حال رشد، خواهان همگرایی هرچه بیشتر با کشورهای مستقل جهان، از جمله ایران و چین است. اما در عین حال باروی کار آمدن پوتین و سیاست واقع‌گرای که پوتین اختیار کرد دولت‌مردان روسیه تلاش دارند تا رویکرد تعاملی با غرب داشته و از تقابل بی‌حاصل خودداری کنند.

در نوشتار پیش رو به تجزیه و تحلیل تطبیقی سیاست خارجی ایران و روسیه در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ می‌پردازیم؛ ضمناً باید خاطرنشان ساخت که در مورد این مسئله تحقیقاتی صورت گرفته از جمله محمد بیدگلی و اصغر رجبی (۱۴۰۱) پژوهشی تحت عنوان «واکاوی سیاست موازنه گرایی ایران و روسیه در قبال آمریکا از دیدگاه کنت والتز»، سید جلال دهقانی فیروزآبادی و منوچهر مرادی (۱۳۹۴) پژوهشی تحت عنوان «آمریکا و روابط جمهوری اسلامی ایران - فدراسیون روسیه»، علی پور گرگی، محمود، سیفی و روز بهایی (۲۰۲۰) پژوهشی تحت عنوان «جایگاه جمهوری اسلامی ایران در موازنه سازی نرم روسیه در قبال آمریکا»، رستم بهرامی (۱۳۹۵) پژوهشی تحت عنوان «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و روسیه در قبال آمریکا از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰»، ولی کوزه‌گر کالجی (۱۳۹۵) پژوهشی تحت عنوان «ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی تعامل و تقابل با سیاست خارجی آمریکا»، علی مشهودی (۱۳۹۳) پژوهشی تحت عنوان «بررسی روابط سیاست خارجی روسیه و ایالات متحده آمریکا با تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۳» انجام داده‌اند. پژوهش حاضر بر خلاف پژوهش‌های پیشین به بررسی روابط این دو کشور از سال

۲۰۱۱ تا ۲۰۲۲ می‌پردازد و با تفکیک و تحلیل مفاهیم و سیاست‌های خارجی این دو کشور در قالب مباحث مختلف مانند نظام بین‌المللی، قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، تدابیر نظامی، و اقتصاد، نگاهی نوآورانه به روابط آن‌ها با آمریکا ارائه کرده است. این نگاه تازه و جامع در بررسی ابعاد نظامی و اقتصادی تأثیرگذار بر سیاست خارجی دو کشور می‌تواند به درک بهتر از مفاهیم و ویژگی‌های سیاست خارجی این دو کشور در قبال چالش‌های مشترک با آمریکا کمک کرده و تفکیک دقیق‌تری از عوامل موثر در این روابط ارائه دهد. همچنین می‌تواند با توجه به رهبری و تغییرات در دوران مورد مطالعه، در ارتقا اطلاعات موجود کمک نماید.

چهار چوب نظری

واقع‌گرایی نوکلاسیک یک مفهوم در حوزه روابط بین‌الملل است که گیدئون رز (Rose1998) به تعدادی از آثار در این زمینه ارجاع داده است. این آثار نقش بسیار مهمی در تفسیر سیاست خارجی و جنبه‌های مختلف روابط بین‌المللی ایفا می‌کنند. این مفهوم به بررسی نحوه تأثیر شرایط واقعی و ملموس بر تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای دولت‌ها در صحنه بین‌المللی می‌پردازد. از طریق این نظریه، تلاش می‌شود تا ابعاد و عوامل واقعی در تحلیل اتفاقات و دینامیک روابط بین‌الملل روشن شود.

. از دیدگاه واقع‌گرایان نوکلاسیک، گستره و بلندپروازی سیاست خارجی یک کشور ابتدا از جایگاه آن در نظام بین‌المللی و به‌ویژه از توانمندی‌های نظامی آن مشتق می‌شود. با این حال، آنها تأکید می‌کنند که تأثیر مستقیم و پیچیده این توانمندی‌ها بر سیاست خارجی باید از طریق متغیرهای میانجی در سطح واحدها ترجمه شود. به همین دلیل، واقع‌گرایان نوکلاسیک این دیدگاه را نوکلاسیک می‌نامند (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۲۹). نکته مهم دیگری که واقع‌گرایان نوکلاسیک تأکید می‌کنند، این است که قدرت به‌عنوان مؤلفه‌ای اساسی و کلیدی در تحلیل روابط بین‌الملل، به‌ویژه بر پایه توانمندی‌های کلان و قدرت نظامی تعریف می‌شود.

واقع‌گرایی نوکلاسیک نیز مانند سایر جریان‌های واقع‌گرایی، یکپارچه نیست. با این حال، اشتراکاتی نیز در آن‌ها قابل تشخیص است. اکثر نوکلاسیک‌ها، به عنوان یک جریان اقتصاد سیاسی، در مقابل نو واقع‌گرایان، نه تنها به عوامل سطح نظام توجه نمی‌کنند، بلکه اهمیت زیادی به افکار و تفسیرهای ذهنی افراد و ساختارهای داخلی دولت‌ها نیز می‌دهند. این گروه از تحقیق‌گران باور دارند که تصمیمات و رفتارهای بین‌المللی دولت‌ها تحت تأثیر عوامل بیرونی مانند نظام بین‌المللی و قدرتهای دیگر نه تنها قرار ندارند، بلکه به شدت به نگرش‌ها، انگیزه‌ها، و ساختارهای داخلی آن‌ها وابسته هستند. نظریه نوکلاسیک از دیدگاه اقتصاد سیاسی اجتماعی، تعامل بین عوامل داخلی و خارجی در تعیین آنها به‌نوعی بر لزوم تجزیه و تحلیل در سطوح مختلف تأکید دارند. در حالی که به همان اندازه که نو واقع‌گرایان به اهمیت آنارشی اشاره می‌کنند، واقع‌گرایی نوکلاسیک بر بینش‌های واقع‌گرایی کلاسیک تأکید دارد و به همین دلیل این جریان را "نوکلاسیک" نامیده می‌شود.

نوکلاسیک‌ها را می‌توان با تقسیم‌بندی جک اسنایدر از واقع‌گرایی به دو دسته تهاجمی (offensive) و تدافعی (defensive) قرار داد. در این دوشاخه از واقع‌گرایی نوکلاسیک، برخی از مهم‌ترین ابعاد استدلالی را می‌توان به شرح زیر اشاره کرد (همان)

واقع‌گرایی تهاجمی

استدلال واقع‌گرایان تهاجمی بیان می‌کند که حضور آنارشی در دین‌الملل موجب تحریک دولت‌ها می‌شود تا نسبت به افزایش قدرت و نفوذ خود تلاش کنند. این گروه معتقد است که در نظام بین‌المللی، امنیت و بقا به صورت مطلق تضمین نشده و به همین دلیل دولت‌ها با تلاش برای بهبود

وضعیت امنیتی خود، به افزایش قدرت و نفوذ می‌پردازند. همچنین، بر اساس این دیدگاه، بسیاری از دولت‌ها همواره در فرآیند توسعه‌گرایی نامحدود نیستند. زمانی که منافع این توسعه بیشتر از هزینه‌های آن باشد، دولت‌ها به تلاش برای افزایش قدرت و نفوذ می‌پردازند (تالیافرو، ۱۹۹۹).

از منظر واقع‌گرایان تهاجمی، آنارشی در دنیای بین‌المللی دارای اهمیت چشمگیری است. این گروه معتقد به وضعیت هابزی می‌پردازد که در آن امنیت کمیاب است و دولت‌ها با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود، سعی در بهره‌مندی از این امنیت کمیاب دارند. در چنین ساختاری، دولت‌های کوچک و ضعیف، که به تضمین امنیت خود علاقه دارند، ممکن است اقداماتی را انجام دهند که منجر به تعارض با سایر اعضای جامعه بین‌المللی شود. از این منظر، تفاوت‌های داخلی بین کشورها کمتر اهمیت دارند، زیرا افتراض بر آن است که فشارهای نظام بین‌المللی به حدی قوی هستند که دولت‌های مشابه در شرایط یکسان، رفتار یکسانی اتخاذ می‌کنند. بنابراین، با مرور توانمندی‌ها و شرایط خارجی دولت‌ها، می‌توان رفتار آنها را توجیه نمود (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۳۰).

فرید زکریا و جان مرشایمر به عنوان مهم‌ترین نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی شناخته می‌شوند. زکریا به اعتقاد دارد که تاریخ نشان داده است که در شرایطی که دولت‌ها به شکل رو به افزایش ثروت و قدرت می‌روند، تمایل دارند ارتش‌های بزرگی تشکیل دهند و به‌طور طبیعی در مسائل خارج از مرزهای خود دخیل شوند. این دولت‌ها به دنبال گسترش نفوذ بین‌المللی خود می‌باشند. (همان، ۱۳۱).

همان‌گونه که گفته شد، از دیدگاه بسیاری از نوکلاسیک‌ها، نظام بین‌المللی تأثیر مستقیمی بر رفتار دولت‌ها ندارد. از یک‌طرف، توجه به عوامل ادراکی و از سوی دیگر، به ساختارهای دولتی متمرکز شده است. در این سیاق، دیدگاه فرید زکریا تحلیلی نوکلاسیک به نام "شوک ادراکی" را معرفی می‌کند که مدعی است رویدادهای خاص می‌توانند به سرعت سیاست‌مداران را با تأثیرات بلندمدت روندهای مرتبط با قدرت آشنا کنند. این تغییر ناگهانی در ادراکات می‌تواند به تحولات بنیادین در دیدگاه و رفتار دولت‌ها منجر شود.

از دیدگاه جان مرشایمر، دولت‌ها در یک جهان پر از تهدیدات زندگی می‌کنند و تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند بقای خود را تضمین کنند. به گفته مرشایمر: "هدف اصلی هر دولت، آن است که سهم خود از قدرت جهانی را به حداکثر برساند که این به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است". او این تمایل به جستجوی قدرت را به سه عامل بازمی‌گرداند: ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، توانمندی‌های تهاجمی که همه دولت‌ها به آن دسترسی دارند، و عدم اطمینان از نیات و مقاصد دشمن. مرشایمر تأکید دارد که برای تبیین رفتار دولت‌ها، عوامل ساختاری مانند آنارشی و توزیع قدرت اهمیت بیشتری دارند و به عوامل داخلی مانند ملاحظات سیاسی و ایدئولوژی کمتر توجه دارد. این دیدگاه در تفاوت با واقع‌گرایی کلاسیک قرار دارد، زیرا مرشایمر سرشت قدرت‌طلبی و جنگ‌طلبی انسان را به‌عنوان مؤثرترین عوامل بررسی می‌کند.....

واقع‌گرایی تدافعی

واقع‌گرایی تدافعی به تحلیل رابطه میان آنارشی در نظام بین‌المللی و استلزامات امنیت از یک‌سو و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر می‌پردازد. این دیدگاه فرض می‌کند که آنارشی در نظام بین‌المللی به‌طور کلی "خوش‌خیم" است، یعنی امنیت به‌صورت چندان نایاب نیست و در دسترس دولت‌ها قرار دارد. بنابراین، دولت‌ها، هرگاه حس کنند تهدیدی در برابر خود وجود دارد، ترجیح می‌دهند واکنش نشان دهند تا خود به رفتار تهاجمی نپردازند؛ حتی در این شرایط، واکنش آن‌ها معمولاً به شکل ایجاد موازنه و بازداشت تهدیدگر انجام می‌شود. در مواقعی که معضل امنیت به‌شدت جدی

شود، واکنش‌های سخت‌تری روی خواهند داد. این دیدگاه همچنین تأکید دارد که آنارشی بین‌المللی را نه تنها به عنوان یک وضعیت خوش‌خیم یا هابزی نمی‌پذیرد، بلکه معتقد است که آن را نمی‌توان به سادگی درک کرد. بر عهده دولت‌مردان است که در هر وضعیت خاصی به ارزیابی تهدید یا عدم آن پرداخته و تصمیم‌گیری کنند. (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۳۳).

واقع‌گرایی تدافعی، بر اساس تفکرات تالیا فرو، به چهار مفروضه اساسی تکیه می‌کند که به شرح زیر است:

۱. معضل امنیت (Security Dilemma)

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، معضل امنیت یک وضعیت است که تعداد دولت‌ها در تلاش برای افزایش امنیت خود، به دلیل ناامنی‌های احتمالی، به نحوی باعث کاهش امنیت دیگران می‌شود. آن‌ها به این باورند که توسعه‌طلبی همواره به افزایش امنیت منجر نمی‌شود. به عبارت دیگر، این دیدگاه بیان می‌کند که حتی با توسعه توانمندی‌ها و جلب منابع، دولت‌ها همچنان در معضل امنیتی گیر کرده و امنیت مطلق، به‌ویژه در یک نظام بین‌المللی خودگردان، غیرممکن است. این امر به این معناست که برای رسیدن به امنیت مطلق، باید به یک هژمونی جهانی تبدیل شد که این امر به دلیل کمبود اراده یا توانمندی جمعیت بین‌المللی، امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل، ایجاد یک دولت جهانی به معنای پایان دیپلماسی و سیاست بین‌الملل خواهد بود. در این شرایط، دولت‌ها همواره در تعقیب امنیت خواهند بود و با چالش‌های معضل امنیتی مواجه می‌شوند.

۲. ساختار ظرفیت قدرت (Soft Power)

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، ساختار ظرفیت قدرت اهمیت بیشتری نسبت به ساختار خام یا زمخت قدرت (Hard Power) دارد. ساختار ظرفیت قدرت به معنای توزیع نسبی از توانمندی‌ها مادی است که دولت‌ها را قادر می‌سازد راهبردهای نظامی و دیپلماتیک خاصی را دنبال کنند. این توانمندی‌ها می‌توانند شامل عوامل اقتصادی، فرهنگی، علمی، فناوری، و دیگر عناصر نرم قدرت باشند. به عبارت دیگر، در این دیدگاه، نه تنها نیروهای نظامی و قدرت اقتصادی مهم هستند، بلکه نرم‌ترین عوامل مانند تأثیرات فرهنگ، هنر، ایده آل‌ها، و دیگر نرم‌ترین جنبه‌های هر کشور نیز در تعیین نقش و اهمیت آن در نظام بین‌المللی مؤثرند. این دیدگاه بر اهمیت ایجاد تأثیرات مثبت و جذابیت برای دیگر کشورها تأکید دارد، تا در مقابل تهدیدها به دیپلماسی و تعامل مثبت پاسخ داده شود.

۳. برداشت‌های ذهنی رهبران

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، برداشت‌های ذهنی رهبران به عنوان یک متغیر میانی بسیار حیاتی تلقی می‌شود که تأثیر بسزایی در تعیین رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل دارد. این برداشت‌های ذهنی به اطلاعات حاصل از تجربیات تاریخی، قیاس‌های مختلف، و دیگر میانبرهای ادراکی رهبران برمی‌گردد. این تصورات ذهنی می‌توانند به شدت تأثیرگذار باشند و در نهایت به شکل گرفتارهای تصمیمات دولتی منجر شوند.

در این راستا، رهبران ملی معتقدند که تصمیمات خود را بر اساس نگرش‌ها، ارزیابی‌ها، و تعبیرات ذهنی خود اتخاذ می‌کنند. این برداشت‌ها ممکن است تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل شوند، از جمله تجربیات تاریخی، ایدئولوژی‌ها، فرهنگ، و شرایط داخلی و خارجی. این رویکرد نشان می‌دهد که تفسیر و برداشت رهبران از موقعیت‌ها و تهدیدات در نظام بین‌الملل می‌تواند به شدت تأثیرگذار باشد و تصمیمات آن‌ها را به سمت‌ها و راهبردهای مختلفی هدایت کند.

۴. عرصه سیاست داخلی

در دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی، توانایی رهبران دولت در بسیج منابع مادی و انسانی، به‌عنوان یک جنبه اساسی در تعیین سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌ها در نظام بین‌الملل مورد تأکید قرار می‌گیرد. این دیدگاه با توجه به عواملی نظیر استقلال دولت از جامعه مدنی، ائتلافات سیاسی، عرصه سیاست سازمانی، و ارتباطات بخش‌های لشکری و کشوری، تأثیرگذاری این عوامل بر توانایی و قدرت سیاسی ملی را بررسی می‌کند. استقلال دولت از جامعه مدنی و ائتلافات سیاسی توانایی دولت را در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی تقویت می‌کنند، درحالی‌که ارتباطات میان بخش‌های لشکری و کشوری نقش مهمی در مدیریت منابع و پاسخ به چالش‌های داخلی و خارجی ایفا می‌کنند. به‌طورکلی، توانایی بسیج منابع، به همراه تأثیرگذاری این عوامل، به‌عنوان یکی از عناصر اصلی در تعیین رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل تلقی می‌شود.

جک اسنایدر و استفن والت به‌عنوان مهم‌ترین واقع‌گرایان تدافعی شناخته می‌شوند. تأکید والت بر اهمیت "موازنه تهدید" به‌جای موازنه قدرت نشان‌دهنده این است که تهدید به معنای ترکیبی از قدرت تهاجمی، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیت تجاوزکارانه احتمالی آن است. بنابراین، او معتقد است که صرفاً داشتن قدرت به‌تنهایی کافی نیست و عوامل دیگر نیز حائز اهمیت هستند (مشیر زاده، ۱۳۹۹: ۱۳۴-۱۳۵).

سیاست خارجی روسیه

سیاست خارجی روسیه از ابتدای دوران پس از فروپاشی شوروی تا الان، یک مسیر پیچیده و پویا را نمایان می‌کند. در زیر، به برخی از ویژگی‌ها و تحولات کلیدی در این دوره پرداخته می‌شود:

دوره یلتسین (۱۹۹۹-۱۹۹۱)

پس از فروپاشی شوروی، روسیه به‌عنوان دولت مستقل با مشکلات فراوانی روبرو شد. سیاست خارجی یلتسین تلاش می‌کرد تا به روابط صمیمانه‌تر با غرب و به‌خصوص با ایالات متحده برسد. این دوره شاهد تلاش‌هایی برای شرکت در نظام جهانی اقتصادی و تحقق همکاری با اتحادیه اروپا بود. با وجود این تلاش‌ها روسیه در بازسازی جایگاه خود در نظام بین‌المللی ناموفق بود. یکی از دلایل این ناکامی، تضاد و تفرقه میان گروه‌های سیاسی و اقتصادی حاکم بود. نخبگان روسیه نه تنها متحد نبودند بلکه به صورت گروه‌ها و دسته‌های متخاصم تقسیم شده بودند و با یکدیگر در تضاد بودند. (رضایی، ۱۳۸۹)

سیاست خارجی روسیه در این دوره تحت تأثیر این تضادها قرار داشت. از یک طرف، تمایلات قدرت‌طلبانه و ضد غربی در حال رشد بود و از طرف دیگر، نگرانی‌هایی در مورد ایزوله شدن بیشتر روسیه از غرب وجود داشت. این امر منجر به سیاست خارجی نوسانی شد. به عنوان مثال، یلتسین غرب را دوست استراتژیک و متحد بالقوه می‌دانست، اما حمله ناتو به یوگسلاوی و افزایش احتمال درگیری روسیه و ناتو تضادهای داخلی را تشدید کرد. (همان)

در اواخر دهه ۹۰، سیاست خارجی روسیه به سمت گرایش‌های تند ملی‌گرایانه و ضد غربی سوق پیدا کرد. در دکتترین نظامی امنیتی روسیه که در آوریل ۲۰۰۰ منتشر شد، نادیده گرفتن منافع روسیه و تهدیدات خارجی علیه امنیت نظامی روسیه و متحدانش مورد توجه قرار گرفت. (همان)

در سال ۲۰۰۰، روسیه با یک بن‌بست در سیاست خارجی خود روبرو بود، که نیاز به تغییر استراتژی بین‌المللی را ضروری ساخت. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین، تغییرات عمده‌ای در سیاست خارجی روسیه آغاز شد. پوتین در نخستین سخنرانی خود در ژانویه ۲۰۰۰، آینده‌ای درخشان برای روسیه در نظر گرفت و به مردم شفافیت و ثبات وعده داد. او اهدافی چون احیای روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ و افزایش تولید ناخالص داخلی را مورد تأکید قرار داد.

پوتین تلاش کرد تا تنش‌ها با غرب را کاهش دهد و روابط با آمریکا را بهبود بخشد، که این تلاش‌ها به ویژه در مبارزه مشترک با تروریسم نمود پیدا کرد. او سپس توانست اقتصاد روسیه را با ملی کردن صنعت انرژی و استفاده از درآمدهای نفتی و گازی برای تقویت قدرت اقتصادی و سیاسی کشورش تقویت کند. در سال ۲۰۰۵، روسیه به دومین تولیدکننده بزرگ انرژی در جهان تبدیل شد، و این موقعیت اقتصادی جدید به کشور امکان داد تا در سیاست‌های بین‌المللی نقش پررنگ‌تری ایفا کند. (هیرو، ۱۳۸۶؛ ۹)

روسیه با افزایش صادرات گاز و نفت به اروپا و سایر نقاط جهان، به یکی از بازیگران کلیدی در بازار انرژی تبدیل شد. این امر به ویژه در کشورهای اروپایی که به گاز و نفت روسیه وابسته بودند، احساس می‌شد. همچنین، پوتین توانست ذخایر ارز خارجی روسیه را افزایش دهد و روابط نزدیک‌تری با کشورهایمانند چین برقرار کند.

در سال ۲۰۰۶، روسیه برای نخستین بار ریاست گروه G۸ را بر عهده گرفت. پوتین در سیاست خارجی خود بر عملگرایی، اجماع و انسجام در عرصه داخلی تأکید کرد و به شدت با نظام تک‌قطبی توسط آمریکا مخالفت کرد. هدف نهایی او تبدیل روسیه به یکی از مراکز قدرت مستقل در دنیای چندقطبی و مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا بود. این سیاست خارجی جدید بر پذیرش روسیه به عنوان یک قدرت واقعی و توسعه اقتصادی و همگرایی با اروپا تمرکز داشت. (نواپی، ۱۳۸۷؛ ۴۵)

دیمیتیری مدودف (۲۰۱۲-۲۰۰۸)

در این دوران، دیمیتیری مدودف به‌عنوان پیشوای روسیه درآمد و پوتین نیز به عنوان نخست وزیر فعالیت خود را ادامه داد. این دوره شاهد ادامه سیاست‌های خردگرایانه در مناطق همسایه، به‌ویژه جنوب اوراسیا و شمال قفقاز بود. افزایش تنش‌ها با اتحادیه اروپا و ایالات متحده در مورد مناطق مشترک نیز مشهود بود.

بسیاری از ناظران معتقدند که مدودف در ادامه راه پوتین و تداوم همان سیاست‌ها در عرصه داخلی و دیپلماسی روسیه قرار داشت. مدودف نیز در چهارچوب سیاست چندجانبه‌گرایی و مخالفت با نظام تک‌قطبی، به توسعه روابط با سایر قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌الملل پرداخت.

او روابط خود با کشورهای اروپایی را گسترش داد و با کشورهایمانند آلمان همکاری نزدیکی را دنبال کرد. همچنین، مدودف بر این باور بود که پکن می‌تواند متحد خوبی برای به چالش کشاندن تفکر نظام هژمونیک آمریکا باشد. این اتحاد در چهارچوب پیمان شانگهای تقویت شده بود و به نظر روسیه می‌توانست چالش جدی‌ای را برای نظام تک‌قطبی جهان ایجاد کند.

در ژوئن ۲۰۰۸، مدودف سفری به چین انجام داد که در آن توافق‌نامه‌هایی در زمینه‌های مختلفی از جمله غنی‌سازی اورانیوم، صادرات و واردات نفت، و تکنولوژی‌های هوایی امضا شد. این سفر منجر به امضای قراردادهایی برای احداث خط لوله مشترک نفت و گاز بین روسیه و چین و قراردادهای هسته‌ای از

چند میلیارد دلاری شد. بررسی مناسبات دوجانبه، امضای اسناد جدید همکاری، افزایش اعتماد سیاسی و همسو کردن واکنش‌ها نسبت به مسائل بین‌المللی از جمله دستاوردهای این سفر بودند (بهشتی پور، ۱۳۸۷؛ ۳۷)

پرچمداری پوتین در دوران دوم (از ۲۰۱۲)

از سال ۲۰۱۲ تاکنون، با بازگشت ولادیمیر پوتین به ریاست جمهوری، الگویی از سیاست خارجی خودگرایانه و تأکید بر استقلال و افزایش نفوذ در مناطق همسایه برقرار است. موضوعاتی نظیر اوکراین، سوریه، و تلاش برای ایجاد محوری با چین در مقابل نفوذ غرب به‌عنوان اولویت‌های اصلی سیاست خارجی روسیه قرار گرفته‌اند. (abushov, 2019)

به طور کلی می‌توان گفت سیاست خارجی روسیه در نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد بر محور موازنه قوا تمرکز دارد. این سیاست شامل تلاش‌های روسیه برای ایجاد تعادل در قدرت‌های جهانی، تعریف نقش خود به عنوان یک قدرت بزرگ و تمرکز بر همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است. روسیه در این چهارچوب، سعی دارد نفوذ خود را در نظام بین‌الملل تقویت کند و به چالش‌ها و فرصت‌های متعدد پاسخ دهد. این رویکرد به معنای تلاش برای ایجاد یک نظام بین‌المللی متوازن و چند قطبی است. (رضایی، ۱۳۸۹)

روابط خارجی روسیه در قبال آمریکا از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰

موضوع انتخاب دوباره ولادیمیر پوتین به‌عنوان رئیس‌جمهور روسیه در سال ۲۰۱۲ و تدابیر دولت اوپاما برای مقابله با این مسئله، روابط آینده دو کشور را به سمت مسیرهای جدید هدایت کرده است. پوتین با ابراز اعتراض به دخالت‌های ایالات متحده در امور داخلی روسیه، نشان داد که او نه تنها به احساسات ملی‌گرایانه روسی‌ها توجه دارد که همواره تقابل با آمریکا را ضروری می‌داند، بلکه از تقسیم و فروپاشی شوروی با نگاهی ناراحت و پراهمیت به‌عنوان حادثه‌ای ناگوار در تاریخ ژئوپلیتیک قرن استفاده می‌کند. او این تمایلات وطن‌پرستانه را به‌عنوان ابزاری جهت مقابله با جریان‌های مخالف و حامیان غرب، بهره‌مند می‌کند (سیمبر، ۱۳۹۲؛ ۲۱)

در دور دوم ریاست جمهوری بوش، روابط میان روسیه و آمریکا به دلیل گسترش حضور و نفوذ آمریکا در مناطق اطراف روسیه، با افزایش تنش‌ها روبرو شد. این تنش‌ها زمانی که اوپاما به قدرت رسید و وعده‌هایی در خصوص بهبود روابط حسنه و استراتژیک داد، به دوره جدیدی وارد شد. سفر هیلاری کلینتون به روسیه و تشکیل گروه کاری تحت ریاست "یوگنی پریماکوف" و "هنری کسینجر" جهت بررسی و بهبود روابط دوجانبه این دو کشور اقدام به شد. هرچند روسیه از ابتدای اداره اوپاما، نسبت به تغییر در سیاست خارجی آمریکا و اقدامات آن در قبال روسیه ابراز تردید نمود، اما اعلام تعلیق برنامه استقرار منطقه سوم سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، مسکو را به ارزیابی جدی‌تر موضوع و بهبود روابط با ایالات متحده کرده است. در واقع، این تصمیم غیرمنتظره، نشان‌دهنده تغییرات مهم در دینامیک روابط دوجانبه است. در حالی که مقامات آمریکایی تأکید دارند که تعلیق استقرار سپر موشکی با موضوع به سازی روابط با روسیه مربوط نمی‌شود، اما پاسخ مثبت کرملین نشان می‌دهد که این تصمیم می‌تواند به‌طور غیرمستقیم در جهت بهبود روابط و تداوم تعامل دو کشور تأثیرگذار باشد. (آرامی، ۱۳۸۸).

در دوران دوم ریاست جمهوری بوش، روابط بین روسیه و آمریکا به دلیل افزایش حضور و نفوذ آمریکا در مناطق حاشیه‌نشین روسیه، تنش‌آمیز شد. این تنش‌ها با انتقادات و اتهامات تند از طرف هر دو کشور همراه بود. با ورود اوپاما به قدرت و اعلام وعده‌های جدید برای بهبود روابط، همچنین

سفر هیلاری کلینتون به روسیه، روابط دوجانبه به مرحله جدیدی وارد شد. تشکیل گروه کاری روابط آمریکا و روسیه تحت ریاست یوگنی پریماکوف و هنری کیسینجر با مسئولیت بررسی وضعیت روابط و ارائه راهکارهای بهبود آن ایجاد شد.

روسیه از ابتدای طرح استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، نگرانی‌های خود را اعلام کرده بود. اعلام تعلیق این برنامه، باعث بررسی جدی‌تر موضوع توسط کرملین شد. هرچند مقامات آمریکایی این تصمیم را با موضوع به سازی روابط با روسیه توجیه کردند، اما مورد استقبال مسکو به‌عنوان یک تحول مهم در روابط دوجانبه قرار گرفت. این تحول ممکن است تأثیر گذاری غیرمستقیم بر نوع روابط آینده دو کشور در حوزه‌های مختلف داشته باشد.

در دوران دوم ریاست جمهوری بوش، افزایش حضور و تأثیر آمریکا در حوزه‌های اطراف روسیه باعث شد تا روابط دو کشور به‌شدت تنش‌آمیز شود و اتهامات متقابل بین طرفین شاهد آن باشیم. وقتی اوپاما به قدرت رسید، وعده‌ها و تعهدات او برای بهبود روابط با روسیه، همراه با سفر هیلاری کلینتون به این کشور، منجر به شروع فصلی جدید در روابط دوجانبه شد. گروه کاری مشترک تحت ریاست "یوگنی پریماکوف" و "هنری کیسینجر" تشکیل شد تا روابط دو کشور را مورد بررسی قرار دهد و راهکارهای بهبود آن را ارائه دهد. هرچند روسیه از ابتدا با اظهارات اوپاما در خصوص تغییر در سیاست خارجی آمریکا نسبت به خود، مخالفت کرده و بر تغییرات عملی در این زمینه تأکید داشته است، اما اعلام تعلیق برنامه استقرار سپر موشکی در اروپای شرقی، موجب تحولات مهم در روابط میان مسکو و واشنگتن شده است. این تصمیم، با وجود انکار مسئولین آمریکایی در خصوص هدف ساخت روابط با روسیه، توجه جدی کرملین را به بهبود وضعیت روابط دوجانبه افزایش داده است. این تحولات می‌توانند در تداوم روابط و همچنین در تعیین سیاست‌های آینده دو کشور در حوزه‌های مختلف تأثیرگذار باشند. (آرامی، ۱۳۸۸).

با کاهش واگرایی در جریان رخداد‌های مربوط به سقوط قذافی در لیبی و پیچیدگی‌های موضوع سوریه از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳، روابط بین روسیه و آمریکا به تعارضات ژئوپلیتیکی که تنها به این دو کشور محدود نمی‌شود، تبدیل شد. طرف روسیه متهم به حمایت از گروه‌های تروریستی و ترویج اهداف یکجانبه‌گرایانه از سوی آمریکا شده است. از سوی دیگر، نقدهایی به یکجانبه‌گرایی آمریکا نیز مطرح شده و این مسئله به تعداد زیادی از تصمیم‌گیران در حوزه سیاست خارجی و نظامی آمریکا نسبت داده شده است.

روسیه، تجربه تلخ لیبی را به‌عنوان یک مثال از سوءاستفاده از قطعنامه سازمان ملل در اقدامات نظامی و اشغال کشور را نقده کرده و تأکید دارد که نباید این اتفاق در مورد سوریه تکرار شود. یک تأکید دیگر نیز بر پایداری روسیه به قوانین بین‌المللی و اعتقاد به ساختار چندقطبی جهانی است که با چین مشترک است. روسیه، با تأکید بر حل و فصل مسائل سوریه از طریق سازمان ملل و مخالفت با هرگونه قطعنامه‌ای که ممکن است منجر به مداخله نظامی گردد، تفاوت عمده با دیدگاه آمریکا را نشان می‌دهد.

این تعارضات نه‌تنها در مسائل سوریه، بلکه در زمینه‌های ژئوپلیتیکی و منطقه‌ای، از جمله فعالیت‌های هسته‌ای ایران، قطب شمال، و سپر دفاع موشکی شرق اروپا، تأثیرگذار بوده و باعث شده تا روسیه تمایل به همکاری و هماهنگی بیشتر با آمریکا در زمینه مسائل بین‌المللی را ابراز کند. دیدگاه پوتین بر این اساس است که بدون هماهنگی با بازیگران اصلی در سازمان ملل، کنترل فضای بین‌المللی خطر آمیز است. (سیمبر، ۱۳۹۲؛ ۲۴).

از دیدگاه آمریکایی، روسیه به‌اندازه یک قدرت قدرتمند در دنیای غرب، به‌عنوان یک چالش قابل توجه

محسوب می‌شود. آمریکا معتقد است که روسیه با اقدامات خود، به‌ویژه در مناطقی همچون سوریه، تلاش می‌کند تا در برابر کشورهای حامی آمریکا مانند عربستان، قطر و ترکیه، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. این موضوع باعث تحمیل هزینه‌های زیادی به آمریکا شده و به‌عنوان یک تهدید آفرین به امنیت و منافع آمریکا در مناطق مختلف جهان در نظر گرفته می‌شود (زنده بودی، ۱۳۹۶؛ ۲).

جایگاه روسیه در سیاست خارجی ایالات‌متحده به‌عنوان یک نیروی برجسته و مهم محسوب می‌شود، و این واقعیت توسط مقامات آمریکایی هم تأکید شده است. در فوریه ۲۰۱۶، وزیر دفاع آمریکا کشورهای همچون چین، ایران، کره شمالی و مسئله تروریسم را در کنار روسیه به‌عنوان پنج موضوع مهم سیاسی-امنیتی ایالات‌متحده معرفی کرد. این نشان می‌دهد که روابط با روسیه برای آمریکا از اهمیت بسیاری برخوردار است.

برای درک بهتر ارتباطات واشنگتن با مسکو، لازم است این روابط را در چهارچوب دوجانبه و همچنین ساختاری در حوزه سیاست بین‌الملل در نظر گرفت. در این زمینه، دیدگاه ترامپ نیز مهم است؛ زیرا او در اولین نطق سالیانه خود در برابر کنگره، مسکو را در کنار پکن به‌عنوان رقبای جهانی ایالات‌متحده، روابط ایالات‌متحده با روسیه در تاریخ خود تحت تأثیر ملاحظات گسترده بین‌المللی قرار گرفته‌اند و پس از پایان جنگ سرد، دینامیک این روابط تغییرات زیادی را تجربه کرده است. این دو کشور از ابرقدرت‌های هم‌تراز به کشورهای با قدرت برتر و بزرگ تبدیل شده‌اند. با این حال، سایه ایستارهای دوران جنگ سرد همچنان بر موضوعات و مفاهیم موردنظر دوجانبه این کشورها افکنده است. توانمندی‌های متفاوت دو کشور و رویکردهای تعاملی پسا جنگ سرد، باعث شده است که از راهبردهای قدیمی تلفیقی و روش‌های نوین دیپلماسی در روابط بین آن‌ها استفاده شود. با ورود به ساختار گذار به چندقطبی، رفتار آمریکا در برابر قدرت‌های جهانی، از جمله روسیه، بر پایه مفهوم موازنه نرم شکل گرفته است. این به معنای ادغام استراتژی‌های نرم‌تر با روش‌های دیپلماتیک جدید در راستای حفظ تعادل و تعامل با کشورهای دیگر می‌باشد. (شهیدانی، ۱۳۹۸).

ترامپ، یک هفته پس از آغاز کار خود به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا در ژانویه ۲۰۱۷، به مدت ۵۰ دقیقه به گفتگو با پوتین پرداخت. در این گفتگو، دو طرف بر بهبود روابط و برگزاری دیدارهای دوجانبه تأکید داشتند. اما این تأکیدات تنها به‌خودی‌خود کافی نبودند. زیرا در اوایل ماه مارس ۲۰۱۷، ارتش آمریکا روسیه را به اتهام آورد که موشک‌های "SS-8" خود را در حالت آماده‌باش قرار داده است. این اقدام از دیدگاه ارتش آمریکا با معاهده هسته‌ای میان برد سال ۱۹۸۷ در تضاد بوده و به‌نوعی به‌عنوان یک تهدید برای ناتو مطرح شده است (شهیدانی، ۱۳۹۷؛ ۴).

در ماه فوریه، ترامپ فرماندهی ارتش آمریکا را به دنبال آغاز تغییرات در رفتار آمریکا نسبت به روسیه قرار داد. او خود به‌عنوان موضوع مهمی، از روسیه خواست که کنترل حاکمیت اوکراین بر شبه‌جزیره کریمه را بازگرداند. از این زمان تا بهار سال ۲۰۱۷، تعدادی از رفتارهای تهاجمی و مرحله‌ای از آمریکا به سمت روسیه اتفاق افتاده است. به‌عنوان یک نمونه، در تاریخ ۲۵ مارس ۲۰۱۷، آمریکا به‌منظور مقابله با گسترش تسلیحات ایران، کره شمالی و سوریه، تصمیم به تحریم ۸ شرکت روسی گرفت. در حدود یک ماه بعد و به بهانه انجام حملات شیمیایی در خان شیخون توسط دولت سوریه، آمریکا یکی از پایگاه‌های هوای ارتش سوریه را در تاریخ ۷ آوریل ۲۰۱۷ هدف قرار داد و موشک بارانی را اعزام کرد. دیمتری مدودف در این زمینه اظهار کرد که این حمله باعث قرارگیری آمریکا در شرایط جنگ با روسیه شده است. (همان، ۵)

بحران دیپلماتیک بین روسیه و آمریکا در اوایل دوره ریاست جمهوری ترامپ، قابل تفسیر به‌عنوان

نتیجه‌ای از تصمیمات باراک اوباما در ماه دسامبر ۲۰۱۶ است که منجر به اخراج ۳۰ دیپلمات روس از آمریکا شد. این تصمیم به‌عنوان پاسخی به ادعاهای درگیری مسکو در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در اجرا گذاشته شد. همچنین، دیدار پسر دونالد ترامپ با یک وکیل روسی اهمیت دیگری در این بحران دیپلماتیک داشت که به‌عنوان اصلی‌ترین ابزار مخالفان ترامپ برای فشار به وی مورد استفاده قرار گرفت. این اتفاق منجر به فشارهای شدید بر ترامپ شده و باعث استعفا تعدادی از همکاران او شد. به نظر می‌رسد که بحران مرتبط با ادعاهای دخالت روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا، یکی از مسائل تأثیرگذار بر روابط دوجانبه باشد که تا پایان دوره ریاست جمهوری ترامپ، تأثیرگذاری خود را حفظ کند و بر تعاملات آینده دو کشور تأثیر بگذارد. (شهیدانی، ۱۳۹۷؛ ۶)

روابط میان روسیه و آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ را می‌توان به‌عنوان یک بحران دیپلماتیک در مراحل اولیه آن نگریست، که می‌تواند ناشی از تصمیمات پیشینی مانند اخراج ۳۰ دیپلمات روس از سوی اوباما در دسامبر ۲۰۱۶ باشد. این تصمیم در پاسخ به شائبه‌های مرتبط با دخالت مسکو در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا اجرا شد. هرچند که مسئله دیگری که حائز اهمیت است، دیدار پسر دونالد ترامپ با یک وکیل روسی است که به‌عنوان ابزار اصلی برخی از مخالفان ترامپ برای فشار و اجبار او به استعفا استفاده شد. این اتفاقات، تا پایان دوران ریاست جمهوری ترامپ، تأثیرات قابل توجهی روی روابط دوجانبه و فضای ارتباطی آینده این دو کشور خواهد داشت.

یکی از ویژگی‌های چشمگیر در روابط این دو کشور، انجام کنش‌ها بر اساس عقلانیت راهبردی است. این الگوی عمل، فضایی را برای تعامل متقابل فراهم می‌کند درحالی‌که درعین حال، ابزارهایی برای مدیریت و کنترل تعارض نیز وجود دارد. این موضوع را می‌توان در سند امنیت ملی دونالد ترامپ در مورد تغییرات در الگوی کنش با کشورهای تجدیدنظرطلب همچون روسیه مشاهده کرد. این سند نشان می‌دهد که ایالات متحده هنوز از رویکردهای یک‌طرفه در نظام جهانی بهره می‌برد و این امر می‌تواند به‌عنوان یکی از نشانه‌های این الگوی رفتاری در نظر گرفته شود. (Deyrmond, 2016)

از سوی دیگر، رفتار روسیه نیز به‌گونه‌ای است که همکاری تاکتیکی بر اساس نشانه‌هایی از چندجانبه گرایی و موازنه با ایالات متحده را در پیشبرد دارد. این موضوع، ایجاد یک معادله تعاملی در کنار تعارض‌ها را نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، تصمیمات ترامپ، زمینه بازتولید روابط با روسیه را به وجود آورده و حتی با اجتناب از اجرای سیاست‌های تحریم اقتصادی به‌خصوص در چهارچوب «قانون کاتسا»، سعی در محدود کردن تحرکات اقتصادی و ژئوپلیتیکی روسیه کرده است.

سند امنیت ملی ترامپ در مواجهه با روسیه را به‌عنوان یک قدرت تجدیدنظرطلب تلقی می‌کند. این نگرش می‌تواند تأثیرگذاری بسیاری بر روابط دوجانبه و فرایندهای آینده این کشورها داشته باشد. بر اساس این سند، روسیه تدریجی‌تر موقعیت خود را در سیاست جهانی بهبود داده و به‌عنوان یک بازیگر تجدیدنظرطلب شناخته شده است. این نگرش باعث ایجاد رقابت و تعیین نقش بازیگران در بحران‌های منطقه‌ای می‌شود. در این چهارچوب، آمریکا و روسیه با تاریخچه‌های غنی از رقابت‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی، در چالش‌ها و تغییرات منطقه‌ای نقش مهمی دارند. (هدایتی، ۱۳۹۷).

حوزه‌های اختلاف میان آمریکا و روسیه

۱. گسترش ناتو؛ عبور از خط قرمزهای روسیه

در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون، سازمان ناتو به سیاست گسترش خود به سمت کشورهای اروپای شرقی ادامه داد. در ابتدا، لهستان، مجارستان و چک در سال ۱۹۹۹ به ناتو پیوستند و سپس تعداد اعضا در سال ۲۰۰۴ از ۱۹ به ۲۶ کشور افزایش یافت. این گسترش شامل تمام کشورهای اروپای

مرکزی و شرقی، از جمله کشورهای بالتیک، شد. ناتو در حال حاضر با ۲۹ عضو توانسته است جایگاه برجسته‌ای به عنوان ابزار نظامی اصلی خود را حفظ کند.

روسیه، اگرچه هرگز گسترش ناتو را تأیید نکرد، اما در دوره‌های اولیه پس از پایان جنگ سرد، این واقعیت را می‌پذیرفت. اما با گسترش به کشورهای جدید از جمله گرجستان و اوکراین، واکنش روسیه به شدت منفی شد. در سال ۲۰۱۴، در دکترین نظامی خود، گسترش ناتو را به عنوان یک تهدید جدی به امنیت ملی خود مطرح کرد.

روسیه معتقد است که گسترش ناتو به شرق، به ویژه پس از بمباران کوزوو در سال ۱۹۹۹، باعث نقض تعهدات روسیه شده و اساساً کنترل کارآمد تسلیحات و امنیت دولت‌های عضو ناتو را تضعیف کرده است. از دیدگاه ناتو، اقدامات روسیه به نقض پیمان‌ها، جزء الگوی عمومی رفتار روسیه است که هدف آن تضعیف ساختار امنیتی یورو-آتلانتیک است. (ثمودی پيله رود، ۱۳۹۸: ۱۳).

تجربه ناتو در برخورد با صرب‌های بوسنی در دهه‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵ و جنگ با صربستان در سال ۱۹۹۹، منجر به نگرانی‌ها و تنش‌های زیادی از سوی روسیه شد. تلاش‌های ناتو برای ادغام جمهوری‌های پیشین شوروی در ساختارهای خود، نگرانی‌های روسیه را درباره مقابله با نفوذ خود و تشدید دوران جنگ سرد را تقویت کرده است. بحران اوکراین هم نشان داده است که روسیه و آمریکا قادر به ایجاد یک ساختار امنیتی مشترک در غرب نیستند. (Freire, simao, 2015).

اگرچه نیروها و توانمندی‌های نظامی میان روسیه و ناتو همچنان تعادل دارند، اما هر دو طرف در حال برنامه‌ریزی برای افزایش نیرو و تسلیحات در منطقه هستند. استقرار موشک‌های اسکندر در کالینینگراد و سامانه‌های دفاع موشکی در لهستان و رومانی نشان‌دهنده تشدید تنش‌ها و افزایش رقابت‌ها است. پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد احتمالاً با اتهامات آمریکا به روسیه، به فروپاشی خواهد کشید و پیمان جدید کاهش تسلیحات راهبردی نیز ممکن است تمدید نشود.

در مجموع، روسیه سه نگرانی اصلی درباره گسترش ناتو دارد. اول، بازگرداندن مشروعیت داخلی به عنوان قدرت بزرگ؛ دوم، حفظ تسلط بر همسایگان؛ و سوم، جلب توجه دولت‌های پیشین شوروی از جذابیت‌های سازمان ناتو. این نگرانی‌ها نشان‌دهنده این است که روسیه احساس می‌کند ناتو می‌تواند نقش اساسی در تعیین مقام امنیتی غرب و آمریکا داشته باشد و این موضوع می‌تواند به تضعیف اعتبار روسیه منجر شود. (ثمودی پيله رود، ۱۳۹۸: ۱۵).

۲. کنترل تسلیحات؛ بازگشت به رقابت‌های جنگ سرد

کنترل تسلیحات یکی از زمینه‌های تضاد میان آمریکا و روسیه است. هرچند توافقات مختلف در طول جنگ سرد و پس از آن به منظور کنترل تسلیحات به امضاء رسیده است، اما همچنان در زمینه پیمان‌ها، دفاع موشکی، و نحوه مقابله با گسترش تسلیحات، تنش‌ها وجود دارد. در حال حاضر، پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد در مرکز توجه این تناقضات قرار دارد.

از سال ۲۰۱۴، ایالات متحده همواره روسیه را به نقض این پیمان متهم کرده و از آن زمان تنش‌ها افزایش یافته است. در ابتدا، در غرب و آمریکا اعتقاد به این موضوع وجود داشت که روسیه به دنبال تقویت همکاری‌های اقتصادی و دفاعی است. اما تحولات اخیر، به ویژه بحران اوکراین، این اعتقاد را به چالش کشیده و به حاشیه نهاده است.

در تاریخ ۱ فوریه ۲۰۱۹، ایالات متحده اعلام کرد که تعهدات خود در چهارچوب پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد را به حالت تعلیق درمی‌آورد. واکنش روسیه نیز مشابه این اقدام

بود، و هر دو طرف اعلام کردند که توسعه موشک‌های جدیدی که قابلیت حمل سلاح هسته‌ای دارند را متوقف خواهند کرد. این اقدامات بر اساس سال‌ها اتهام زنی هر دو طرف به یکدیگر در نقض این پیمان انجام شده است.

ایالات متحده مدعی است که روسیه با توسعه و استقرار موشک‌های کروز زمین به زمین و میان برد جدید، در حال نقض پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد است. این اتهام به صورت مکرر در گزارش‌های سالانه وزارت خارجه آمریکا مطرح شده است.

در مجموع، نقض این پیمان توسط هر دو طرف، روسیه و ایالات متحده، به نظر می‌رسد که نتیجه از نظر موازنه قدرت‌های هسته‌ای و نقشی استراتژیک در قبال قدرت‌های دیگر، به خصوص چین، باشد. این اقدامات از دو طرف نشان‌دهنده تلاش برای حفظ وضعیت تعادل در میدان تسلیحاتی بین‌المللی هستند. (ثمودی پيله رود، ۱۳۹۸: ۲۱).

۳. سند راهبرد دفاع ملی و بازنمایی تهدیدات روسی در آمریکا

تناقضات و تنش‌ها میان روسیه و آمریکا در اوایل سال ۲۰۱۸، به وضوح بروز یافت. در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۱۸، جیمز ماتیس، وزیر دفاع کابینه ترامپ، برای اولین بار سند راهبرد دفاع ملی آمریکا را معرفی کرد. این سند با سند راهبرد نظامی ایالات متحده که توسط رئیس ستاد کل ارتش منتشر می‌شود، تفاوت‌های چشمگیری داشت. در زمینه تهدیدات شناسی، این سند شباهت‌های زیادی با راهبرد امنیت ملی داشت؛ به عنوان دغدغه اصلی، تمرکز نکرد و به جای آن، به ظهور بلندمدت و راهبردی در رقابت میان قدرت‌های بزرگ پرداخت. هرچند که سند مذکور تهدیدات متعددی را مطرح کرده بود، اما تأکید بر دو قدرت بزرگ یعنی روسیه و چین بود که به عنوان قدرت‌های تجدیدنظرطلب شناخته شدند. در چهارچوب فضای عملیاتی مرتبط با محیط امنیتی در آینده، این سند به پنج تهدید (چین، روسیه، ایران، کره شمالی و تروریسم) اشاره کرد. اما نقطه حرف این تهدیدات به‌ویژه به دو قدرت بزرگ یعنی روسیه و چین بود که به عنوان قدرت‌های تجدیدنظرطلب شناخته شدند. (هدایتی، ۱۳۹۷: ۹).

این سند به‌ویژه به تدابیر روسیه در جهت مشارکت در امور و تسلط بر کشورهای اطراف، تصمیمات حکومتی، جنبه‌های اقتصادی و دیپلماتیک آن‌ها اشاره می‌کند. همچنین بیان کرد که روسیه به دنبال تأسیس ناتو و تغییر ساختار امنیتی و اقتصادی اروپا و غرب آسیا بر اساس الگوهای اقتصادی خود است. این سند همچنین به کاربرد روسیه از فناوری‌های در حال ظهور برای نقض روندهای دموکراتیک در مناطقی چون گرجستان، کریمه و شرق اوکراین اشاره دارد و در مورد گسترش و به‌روزرسانی تسهیلات هسته‌ای روسیه خبر نگرانی‌هایی را بیان می‌دارد. این مسائل، در کنار یکدیگر، به وضوح چالش‌های بسیاری را در زمینه امنیت بین‌المللی نشان می‌دهند. (هدایتی، همان).

۴. بحران اوکراین؛ نقض توافقات‌های دوره جنگ سرد

بحران اوکراین زمانی که اتحادیه اروپا در اواخر سال ۲۰۱۳ تصمیم به امضای توافق‌نامه‌های تجارت آزاد خود با چند کشور از جمله اوکراین گرفت، آغاز شد. این تصمیم، باعث محرومیت روسیه از بازار ۶۲ میلیون نفری این کشور شد. اوکراین ابتدا اعلام کرد که به دلیل تخفیف در خرید گاز از روسیه، از امضای این توافق‌نامه‌ها منصرف خواهد شد (آدمی و شهیدانی، ۱۳۹۳: ۱۷) و یکتور یاناکوویچ، رئیس‌جمهور اوکراین آن زمان، از امضای توافق‌نامه همکاری و تجارت آزاد اتحادیه اروپا امتناع کرد. این تصمیم باعث آغاز یک بحران شد که به سرعت ابعاد داخلی و بین‌المللی پیدا کرد. یاناکوویچ، با تمایلات نزدیک به روسیه شناخته می‌شد و همواره در روابط بین‌المللی خود، با در نظر گرفتن حساسیت مسکو، عمل می‌کرد. اما این تصمیم با اعتراضات مردم اوکراین همراه بود و در نهایت به خشونت منجر

شد. (ولی زاده، شیرازی و عزیز، ۱۳۹۴: ۱۵۹)

در تاریخ ۲۲ فوریه ۲۰۱۴، به همراه تشدید تنش‌ها و درگیری‌های داخلی، ویکتور یاناکویچ از قدرت عزل و به روسیه گریخت. الکساندر تورچینف به عنوان رئیس‌جمهور موقت منصوب شد. پس از آن، شبه‌جزیره کریمه با دعوت از حفاظت از روس تبارهای این ایالت‌ها، توسط روسیه تصرف شد. در یک همه‌پرسی سراسری، مردم کریمه با ۹۶ درصد اتفاق نظر، پیوستن به روسیه را تأیید کردند و این شبه‌جزیره به‌طور رسمی به خاک روسیه پیوست. این اقدام توسط روسیه به این دلیل انجام شد که اگر اوکراین به اتحادیه اروپا بپیوندد، سایر کشورهای حوزه شوروی سابق ممکن است مسیر مشابهی را ادامه دهند. این حادثه نه تنها باعث ایجاد مرز مشترک بین ناتو و روسیه شد، بلکه نقض طرح پوتین برای تشکیل بلوکی تحت رهبری مسکو در نواحی نزدیک به خود را نیز تهدید کرد. زیرا اگر اوکراین از این ژئوپلیتیک خارج شود، کشورهای استقلال یافته از شوروی با حکومت‌های غیر دموکراتیک خواهند ماند که با وجهه بین‌المللی روسیه و پوتین هم‌استانداری ندارند. (عنایت‌الله یزدانی، ۱۳۹۵؛ ۲۷۹).

یکی از دلایل مهم بحران اوکراین به عوامل خارجی بازمی‌گردد؛ و به‌طور واضح، رقابت بین ایالات متحده آمریکا و روسیه برای ایجاد جایگاه برتر در سطح جهانی و به عنوان قدرت برتر در منطقه، این بحران را تشکیل داده است. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا در یک وضعیت جدید قرار گرفت. نخبگان سیاست خارجی آمریکا اعتقاد دارند که با نبود یک رقیب دیرینه، فرصت مناسبی برای ایجاد یک نظم جدید با تمرکز بر ایالات متحده آمریکا به عنوان مرکز قدرت، فراهم شده است. با توجه به نیاز چشمگیر روسیه به کنترل جمهوری‌های سابق در قفقاز و شرق اروپا، به ویژه اوکراین که در جهت افزایش توانایی‌های خود از آن استفاده می‌کند، واشنگتن این حضور در منطقه را به عنوان یکی از اهداف اساسی سیاست خارجی خود پس از اتمام دوران جنگ سرد می‌پندارد. (حیدری، ۱۳۹۰؛ ۲۲۱).

ایالات متحده، با توجه به شرایط پس از جنگ سرد در این منطقه، نیازمند استفاده از نیروهای نظامی و اقتصادی خود است تا به تقویت هژمونی خود در این منطقه بپردازد. عدم حضور فعال آمریکا در این منطقه می‌تواند باعث ظهور ناگهانی یک رقیب پیروزمند، به عنوان مثال روسیه، گردد که ممکن است نظم مطلوب آمریکا را به چالش بیاورد. اوکراین به عنوان یکی از نقاط استراتژیک جهان محسوب می‌شود و کنترل بر آن اهمیت بسیاری از نظرات نظامی، اقتصادی و جغرافیایی دارد. بنابراین، برژینسکی اعتقاد دارد که اوکراین فضای جدید و مهمی را در صفحه شطرنج اوراسیا و محور ژئوپلیتیک دارد و معتقد است «روسیه بدون اوکراین امپراتوری نخواهد شد اما با همراه کردن اوکراین، می‌تواند به یک امپراتوری تبدیل شود». (کرم زاده و خوانساری فرد، ۱۳۹۳: ۱۳۶)

واشنگتن، به منظور رقابت ژئوپلیتیک با مسکو، اوکراین را به عنوان صحنه‌ای مناسب برای اجرای سیاست خود می‌پندارد. این موضوع باعث شفاف‌تر شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی بین این دو کشور در مناطق مختلف جهان شده است. همچنین، روسیه از گذشته تا به امروز تأثیر قابل توجهی از جنبه‌های ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی خود گرفته است.

درک ژئوپلیتیک از واقعیات بین‌المللی برای روسیه بنیان اصلی در سیاست خارجی این کشور است. این تفاهم همواره موجب ایجاد روابط دیپلماتیک بین ژئوپلیتیک و اقدامات روسیه در گذشته شده است. استراتژی پوتین نیز در حفظ مرزهای اتحادیه اروپا و جلوگیری از نفوذ غرب به مناطق غربی روسیه متمرکز شده است. (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۹۳).

روس‌ها از نظر ژئوپلیتیک، بر اساس یک جبر جغرافیایی، دسترسی به آب‌های دریای سیاه را به عنوان

دروازه ورود به مدیریت برای پیگیری اهداف منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای خود ضروری می‌دانند. کنترل شبه‌جزیره کریمه در این راستا نقش حیاتی ایفا می‌کند و این دسترسی از طریق کنترل مناطق استراتژیک به دست می‌آید. عدم حضور آمریکا در این منطقه ممکن است منجر به ظهور ناگهانی یک رقیب پیروزمند، به‌عنوان روسیه، شود. علاوه بر این، استراتژی پوتین برای جلوگیری از گسترش نظم غربی در مناطق مغایر با ارزش‌ها و ساختارهای داخلی روسیه باعث مخالفت با سیاست آمریکا و اتحادیه اروپا شده است. (ترابی و کیانی، ۱۳۹۳: ۱۴) اوکراین به‌عنوان یک نقطه حیاتی در این رقابت‌ها محسوب می‌شود و هر گامی که به سمت یکپارچگی اقتصادی یا نظامی با غرب برداشته شود، به‌عنوان یک تهدید ژئوپلیتیک تلقی می‌شود. این تعاملات نشان‌دهنده اهمیت بسیار اوکراین در رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان ایالات متحده و روسیه است.

۵. کاتسا؛ نماد راهبرد محدودسازی آمریکا نسبت به روسیه

در دوره ابتدایی ریاست جمهوری ترامپ، توازن بین همکاری و رقابت با روسیه درخشان بود. او در سخنرانی‌های خود در ورشو و پایتخت لهستان از روسیه خواست تا از حمایت از ایران و سوریه خودداری کند. با این حال، در حاشیه اجلاس G20 در هامبورگ، آلمان، دیداری با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، داشت. در این دیدار، ترامپ قانون مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها (کاتسا) را امضا کرد، که پیش‌تر در سنا تصویب شده بود. این قانون به روسیه و ایران هدف قرار داده شده بود و تحریم‌های قبلی علیه روسیه را تا مارس ۲۰۱۴ حفظ می‌کرد. این قانون همچنین در زمینه‌های امنیت سایبری، پروژه‌های نفت، مؤسسات مالی، حقوق بشر، تحریم‌های مرتبط با صادرات خطوط لوله و انتقال سلاح به سوریه، تدابیر مقابله با دور زدن تحریم‌ها و معاملات با بخش‌های دفاعی و اطلاعاتی روسیه فعالیت می‌کرد. این قانون تمایز داشت که رئیس‌جمهور بدون نظر کنگره نمی‌تواند در برخی موارد استثناء اعمال کند. اجرای این قانون با واکنش‌های تند روسیه همراه بود و پس از دو ماه و با افزایش فشارهای سنا و کنگره، کاخ سفید یک فهرست از مقامات و شرکت‌های روسیه را منتشر کرد که مشمول تحریم‌های ایالات متحده می‌شد. این اقدام نشان‌دهنده تدابیر سخت‌گیرانه‌تر در راستای تعقیب سیاست تحریم‌ها بود.

به‌طور کلی، آنچه پس از ارزیابی میزان تمایل و اراده ترامپ و همکاری‌اش در کاخ سفید در مورد قانون تحریم‌های کاتسا قابل احصا است، شامل چند نکته می‌باشد:

۱. ترامپ تلاش می‌کند تمرکز بیشتری را بر چین قرار دهد و از تحریک همزمان و رو به افزایش روسیه پرهیز کند.
۲. عدم تمایل ترامپ به اجرای دقیق قانون تحریم‌ها نسبت به روسیه نشان‌دهنده احتمال نزدیکی بیشتر مسکو به پکن است، که موجب تقبل هزینه بالاتر این ائتلاف برای واشنگتن خواهد شد.
۳. مدیریت رفتار روسیه از طریق فرایندهای مشارکتی و نه تنبیهی از سوی آمریکا، نکته‌ای مهم است که نشان می‌دهد ترامپ به دنبال راه‌حل‌های همکاری‌محورانه و طولانی‌مدت در روابط با روسیه است.
۴. عدم کارایی تحریم‌ها و پاسخ متقابل روسیه نشان می‌دهد که اجرای این تدابیر دارای چالش‌هاست.
۵. وجود سازوکار مشارکت در حالی که رقابت نیز حفظ می‌شود، یک مانع مهم است که ترامپ را از اتخاذ اقدامات بی‌محدود در مسیر مهار روسیه از طریق کاتسا باز می‌دارد.

تا به امروز، قانون کاتسا نمادی از راهبرد محدودسازی آمریکا نسبت به روسیه است. در ابتدا، ترامپ تلاش کرد تا با رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت هم‌زمان، روابط با روسیه را مدیریت کند. او از روسیه خواست تا از حمایت ایران و سوریه دست بردارد. با این حال، در دیدار با پوتین در جلسه G20 در هامبورگ، ترامپ قانون کاتسا را امضا کرد.

قانون کاتسا ایران و روسیه را هدف قرار می‌دهد و تحریم‌های قبلی علیه روسیه از سال ۲۰۱۴ را مجدداً تعیین کرده است. این قانون نه تنها در زمینه تحریم‌ها، بلکه در اموری همچون امنیت سایبری، پروژه‌های نفت، مسائل مالی، حقوق بشر، دور زدن تحریم‌ها، معاملات با بخش‌های دفاعی و انتقال سلاح به سوریه اقدامات مشخصی را اعمال می‌کند. این قانون از رئیس‌جمهور ایالات متحده می‌خواهد که نسبت به برخی موارد، هیچ‌گونه استثنایی اعمال نکند.

ترامپ، هر چند مجبور به گنجاندن روسیه در این قانون بود، اما اظهار کرد که ممکن است برخی از مفاد آن را اجرا نکند. این اظهارات همراه با تأخیر در اجرای تحریم‌ها نشانگر عدم تمایل کامل ترامپ به پیگیری دقیق این قانون نسبت به روسیه است. (مهدی شهیدانی ۱۳۹۷: ۶).

در کل، نکات مهمی که از اراده ترامپ و همکاری‌اش در مورد قانون کاتسا برمی‌آید عبارت‌اند از:

۱. تمرکز بیشتر بر چین تا روسیه؛
۲. ناتمامی اجرای تحریم‌ها نسبت به روسیه؛
۳. مدیریت رفتار روسیه از طریق فرایندهای مشارکتی و نه تنبیهی.

این نکات نشان‌دهنده ترجیح ترامپ به مدیریت روابط با چین و عدم تمایل کامل به تشدید تحریم‌ها علیه روسیه هستند. (همان ۷).

۶. تعارضات دوجانبه در سال ۲۰۱۸: ادامه تحریم‌ها، انتخاب مجدد پوتین و ماجرای سالزبری

در سال ۲۰۱۸، تعارضات دوجانبه میان آمریکا و روسیه ادامه گرفت. یکی از وقایع مهم در این زمینه، تحریم‌های اعمال‌شده توسط وزارت خزانه‌داری آمریکا علیه مقامات سیاسی و اقتصادی روسیه در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۸ بود. این تحریم‌ها، ابزارهای اجبارآمیز در تعاملات دوجانبه برای ایجاد محدودیت در برابر اقدامات روسیه به شمار می‌رفت. هرچند تمامی افراد موردنظر در فهرست کرم‌لین به تحریم‌ها مشمول نشدند، اما این اقدام نشان از تشدید نگرانی‌ها درباره اقدامات روسیه داشت.

همچنین در زمان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۸ در روسیه، پوتین پیروزی مطلق را کسب کرد و این موضوع در آمریکا به تلاش برخی رسانه‌ها و مقامات منجر شد تا نمادهای برتری پوتین را کمتر مؤثر کنند. صحبت‌های پوتین درباره پیشرفت‌های صنایع موشکی روسیه توسط مقامات دولت ترامپ به عنوان نوعی فرافکنی تفسیر شد و به عنوان یک نشان از عدم پابندی به تعهدات بین‌المللی و پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه از سوی روسیه تلقی شد. (شهیدانی، ۱۳۹۷: ۱۱).

واقعه مسمومیت جاسوس روسیه در سالزبری لندن، سرگی اسکریپال در مارس ۲۰۱۸، منجر به اخراج ۶۰ دیپلمات روسی و تعطیلی کنسولگری روسیه در سیاتل توسط ترامپ شد. این اقدام نشان از حمایت آمریکا از مواضع انگلیس در این ماجرا بود و تداوم سیاست فشار بین‌المللی علیه روسیه را نشان می‌داد. این واقعه همچنین برخورداری از یک رویکرد سنتی در مواجهه با روسیه را نشان می‌دهد، که بر اساس آن، افرادی که به جرم خیانت به کشور محکوم شده و در غرب

ساکن هستند، بهترین اهداف برای اعمال فشار علیه روسیه محسوب می‌شوند. این اخراج دیپلمات‌ها هم‌زمان با اقدامات مشابه از سوی کشورهای اروپایی و عضو ناتو انجام شد. (همان)

حوزه‌های تعامل در دهه اخیر

حوزه‌های تعامل روسیه و آمریکا طیفی گسترده‌ای را در برمی‌گیرد؛ اما می‌توان با دسته‌بندی ساده‌ای آنها را در دو دسته مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای دوجانبه بررسی کرد. تروریسم، گسترش هسته‌ای، کنترل تسلیحات استراتژیک، انرژی، سازمان تجارت جهانی و حقوق بشر از مهم‌ترین مسائل بین‌المللی است که در دستور کار قدرت‌های بزرگ جهانی قرار دارد و در ده سال اخیر مورد توجه خاص روسیه و آمریکا قرار داشته است.

البته تروریسم مشکل جهانی و نیز مشکل آمریکا و روسیه است، در سال ۲۰۰۱، روس‌ها از اولین کشورهای بودند که در این باره به آمریکا کمک کردند؛ اکنون نیز محدودیت و مشکلی برای ادامه همکاری در این زمینه ندارند.

امکان تعامل همکاری جویانه و متفق میان آمریکا و روسیه در دوره اخیر به وجود آمده است. این امر نشأت گرفته از نیاز به ثبات و توازن در سیستم بین‌المللی است، که نیازمند تعامل با سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. در این دوران، ویژگی‌های بازیگران، شکل‌بندی قدرت، و ابزارهای نظامی تفاوت‌های معنی‌داری به وجود آورده و امکان تحرک بازیگران جدید در حوزه سیاست بین‌الملل را فراهم کرده است. در فضای مبتنی بر الگوی تعامل قدرت‌های بزرگ، این کشورها می‌توانند تحولی را به وجود آورند که با ایجاد زمینه‌های تعیین‌کننده برای دستور کار منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش اساسی داشته باشند. این تحولات به بازیگران امکان می‌دهند تا در مواجهه با مسائل جهانی و منطقه‌ای، به ویژه مسائلی که دارای اثرات و عواقب بحرانی هستند، نقش فعالی ایفا کنند. در آخر، در فضای رقابتی که بر پایه همکاری میان طرفین است، بازیگران مؤثر در سیاست بین‌الملل قادرند تصمیمات نهایی و اثرگذاری را در چهارچوب موضوعاتی که به صلح و امنیت بین‌المللی مرتبط می‌شوند، اتخاذ نمایند.

در سال‌های پایانی دهه اول قرن بیست و یکم، روسیه و آمریکا توانستند روابط خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که به حاشیه راندن اختلافات خود پرداخته و همزمان، زمینه‌هایی برای همکاری مشترک از طریق رعایت قواعد نظام بین‌المللی فراهم آورند. با این حال، در طول ریاست جمهوری باراک اوباما، حساسیت‌های طرفین نسبت به حدود فضای رقابتی به وضوح قابل مشاهده بود. دیدارها، مذاکرات دیپلماتیک، و قراردادهای جدید، به دنبال روابط دوجانبه، به مفاهیم رقابتی شدیدتر در این روابط منجر شدند.

در صحنه استراتژیک، با مذاکراتی که در فوریه ۲۰۱۰ بین دو کشور برگزار شد، تصمیم گرفته شد تا پایان سال ۲۰۱۸، تعداد کلاهک‌های هسته‌ای راهبردی به ۱۵۵۰ کاهش یابد. اما در عین حال، سپر موشکی آمریکا در شرق اروپا ادامه داشت و تعهدات طرفین در این زمینه محدود شد. مسکو نیز استقرار موشک‌های اسکندر را در غرب روسیه اعلام کرد و زرادخانه‌های موشک‌های هسته‌ای خود را افزایش داد. در مورد این طرح، یک توافق ضمنی بین دو کشور وجود داشته است تا اطلاعات کلیدی مربوط به طرح در اختیار هر دو طرف قرار گیرد و این موضوع با خلف وعده آمریکا منجر به انتقادات آمریکایی‌ها شده است. (Meyhami, 2019)

انرژی نیز در روابط میان روسیه و آمریکا به عنوان عاملی مهم مطرح می‌شود و روسیه در دهه‌های اخیر از انرژی به عنوان ابزاری برای فشار بر غرب بهره برده است. در این دوره، آمریکا همواره نگران وابستگی اروپا به انرژی روسیه بوده و این امر متحدان آمریکا را در برابر فشارهای روسیه آسیب‌پذیر

کرده است. این وابستگی اروپا به انرژی روسیه، یک عامل بازدارنده مهم برای متحدان آمریکا به شمار می‌آید و مسکو از این موضوع به عنوان یک ابزار در برابر دولت‌هایی که سیاست همکاری بیشتری با آمریکا دارند، استفاده می‌کند. به همین دلیل، آمریکا حمایت می‌کند از طرح‌هایی مانند خط لوله انرژی تاباکو و ترانس خزر که به منظور تضعیف موقعیت انحصاری روسیه در تأمین انرژی اروپا اتخاذ شده‌اند.

تعاملات بین روسیه و آمریکا در حوزه‌های مختلف به گستره‌های گوناگونی امتداد دارد. با این حال، می‌توان این تعاملات را در دو دسته اصلی، یعنی مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای دوجانبه، مورد بررسی قرار داد.

مسائل بین‌المللی

۱. تروریسم: مسئله تروریسم یک چالش جهانی بوده و هر دو کشور نیازمند همکاری در مقابله با این چالش هستند. در سال ۲۰۰۱، روسیه از اولین کشورهایی بود که به آمریکا کمک کرد تا با تروریسم مقابله کند. اما این همکاری با گذشت زمان ممکن است محدودیت‌ها و مشکلاتی را به دنبال داشته باشد (کرمی، ۱۳۹۰؛ ۲).
۲. گسترش هسته‌ای: مذاکراتی که در سال ۲۰۱۰ بین آمریکا و روسیه صورت گرفت، منجر به تعهد به کاهش تعداد کلاهک‌های هسته‌ای راهبردی شد. این موافقت‌نامه به منظور حفظ ثبات در زمینه هسته‌ای بین‌المللی بود.
۳. کنترل تسلیحات استراتژیک: برخی از تعهدات طرفین در حوزه کنترل تسلیحات استراتژیک به کاهش تسلیحات هسته‌ای و موشکی اشاره دارد.
۴. انرژی: انرژی نیز به عنوان یک مسئله مهم در تعاملات میان آمریکا و روسیه مطرح می‌شود. آمریکا معمولاً نگرانی در مورد وابستگی اروپا به انرژی روسیه داشته و سعی دارد تا با حمایت از طرح‌های انرژی جایگزین، وابستگی روسیه را کاهش دهد.
۵. سازمان تجارت جهانی (WTO): موضوعات مرتبط با WTO نیز بخشی از تعاملات بین‌المللی میان این دو کشور است.
۶. حقوق بشر مسائل حقوق بشر نیز در تعاملات میان آمریکا و روسیه جایگاه خود را دارد و مواضع و تصمیمات در این زمینه تأثیرگذار هستند.

مسائل منطقه‌ای دوجانبه

۱. تداوم تعهدات هسته‌ای: تعهدات دو طرف در زمینه تسلیحات هسته‌ای و کنترل تسلیحات استراتژیک موضوعی است که در این دسته قرار می‌گیرد.
۲. استقرار موشک‌ها: استقرار موشک‌ها و توافق‌نامه‌های مرتبط با این زمینه نیز مسائل مهمی هستند.
۳. تعهدات در زمینه اطلاعات موشکی: تعهدات در مورد اطلاعات موشکی و به اشتراک‌گذاری اطلاعات نیز جزء موضوعات منطقه‌ای است.
۴. انرژی: مسائل مرتبط با انرژی در سطح منطقه‌ای نیز از اهمیت خاصی برخوردارند و تعاملات در این زمینه اثرگذار هستند.
۵. خط لوله انرژی حمایت آمریکا از خط لوله انرژی تاباکو و ترانس خزر نیز از جمله مسائلی است که در این دسته قرار می‌گیرد.

۶. به‌طور کلی، تعاملات میان روسیه و آمریکا گسترده و چندجانبه بوده و این دو کشور در حوزه‌های مختلف تلاش می‌کنند تا همکاری‌ها و یا راه‌حل‌های مشترکی را برای چالش‌ها و مسائل جهانی و منطقه‌ای پیدا کنند. (کرمی، ۱۳۹۰: ۱۶).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، متنوع و پیچیده است و تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله مذهب، ایدئولوژی، منافع ملی، و شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد. در زیر به برخی اصول و جنبه‌های سیاست خارجی ایران اشاره می‌شود:

تأثیر مذهب و انقلاب اسلامی: انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ تأثیر عمیقی بر سیاست خارجی این کشور گذاشت. ایران، به عنوان یک جمهوری اسلامی، تأکید بر اصول انقلاب و ارزش‌های اسلامی در سیاست خارجی دارد.

مقاومت علیه استکبار جهانی: ایران نقش مهمی در حمایت از جنبش‌ها و گروه‌های مقاومت علیه استکبار جهانی (مخصوصاً ایالات متحده و اسرائیل) ایفا می‌کند. این نگرش به تعدادی از گروه‌ها در منطقه، از جمله حزب‌الله لبنان و حرکت حماس فلسطین، انجامیده است.

توسعه نظامی و هسته‌ای: برنامه‌های هسته‌ای ایران و توسعه قابلیت‌های نظامی آن، منجر به وضع تحریم‌های علیه این کشور شده است. برخی از کشورها نگرانی‌های امنیتی از این توسعه داشته و تحریم‌های متعددی علیه ایران اجرا کرده‌اند.

همکاری با برخی کشورها: ایران در سطح بین‌المللی همکاری با برخی از کشورها را توسعه داده است، به ویژه کشورهایی که متعلق به محور مقاومت هستند. روابط ایران با روسیه و چین در این زمینه دارای اهمیت است.

به طور کلی، سیاست خارجی ایران تحت تأثیر اصول انقلاب اسلامی و جریان‌های منطقه‌ای قرار دارد و پویایی‌های بین‌المللی را شکل می‌دهد.

روابط ایران و آمریکا

تغییرات در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران، به‌ویژه از آوریل ۲۰۰۷، با ورود گروه‌های افراطی و محافظه‌کاران جدید به سیاست خارجی آمریکا شکل گرفت. این گروه‌ها با افرادی مانند رابرت گیتس و کاندولیزا رایس در مقامات تصمیم‌گیری قرار گرفتند و رویکردی به موازنه‌گرایی منطقه‌ای و بین‌المللی داشتند. این تغییر در الگوی رفتاری به‌منظور ایجاد ثبات و تعادل منطقه‌ای بیشتر از طریق همکاری با ایران ایجاد شد.

تیم گیتس-رایس می‌تواند به‌عنوان محور اصلی تصمیم‌گیری استراتژیک آمریکا نسبت به ایران در نظر گرفته شود. این تیم به همراه افرادی مانند مایکل مولن و دیوید پترانوس در حوزه‌های نظامی فعالیت داشتند و تحت تأثیر این رویکرد همکاری گرا با ایران بودند. آنها هرگونه تهدیدی را به‌عنوان زمینه‌ساز واکنش متقابل ایران در برابر آمریکا می‌دانستند. (متقی، ۱۳۸: ۱۵).

این تغییرات ناشی از ویژگی‌های ژئوپلیتیکی ایران به شمار می‌روند، از جمله نیاز آمریکا به نفت و انرژی خاورمیانه، و همچنین موقعیت جغرافیایی ایران برای انتقال انرژی به‌سوی آسیا، اروپا و نیمکره غربی. همچنین، نقش سازنده ایران در مبارزه علیه تروریسم در آسیای جنوب غربی و اهمیت آن برای ایفای نقش سازنده در تحقق اهداف آمریکا نیز بررسی شده است.

دولت اوپاما با اعتقاد به اینکه می‌تواند ابتکارات مؤثری برای بازسازی روابط با ایران ایجاد کند، تلاش کرد تا اقدامات مثبتی در این زمینه انجام دهد. او در این راستا نامه‌هایی به مراکز اصلی قدرت سیاسی در ایران ارسال کرد و موضوعات اختلافی را مورد بررسی قرار داد. اوپاما از "دیپلماسی سازنده" به جای تنش‌های تبلیغاتی و دیپلماتیک استفاده کرد.

این تغییر در رویکرد نشان از تحول در الگوی رفتاری آمریکا نسبت به ایران داشت و سعی در ایجاد یک راهبرد مناسب برای مواجهه با چالش‌ها و مسائل مشترک دو کشور بود.

بحران‌ها و تغییرات در فضای سیاسی و ساختاری ایران انتخابات ریاست جمهوری، زمینه‌هایی را برای ایجاد وقفه در روابط متقابل ایران و آمریکا به وجود آورده‌اند. بر اساس اعتقادات آمریکایی‌ها، قاعده بازی در رقابت‌های سیاسی ایران رعایت نشده و این امر مشکلاتی را برای اجرای ابتکارات دیپلماتیک در روند همکاری‌های متقابل با ایران ایجاد کرده است. (همان ۲۱).

با ورود دولت دونالد ترامپ به کاخ سفید، سیاست‌های عمل‌گرای آمریکا در غرب آسیا سه جریان کلان را پیگیری کرد: حضور حداقلی با محوریت کاهش هزینه‌های اقتصادی، تحدید قدرت دشمنان با کاربرد تهدید به تحریم، و توسعه درآمدهای اقتصادی با رویکردهای نظامی سازنده و پیمان‌های اقتصادی با متحدین منطقه مانند عربستان. در هر سه رویکرد، ترامپ ایران را به‌عنوان مانع مهمی برای تحقق اهداف خود، به‌ویژه در جریان اول و دوم، می‌دانست و سیاست‌های هراس‌انگیز و تحقق هلال شیعی را در رابطه با ایران پیش برد. (علیشاهی و فروزان ۱۳۹۸: ۸).

تحلیل‌گران بسیاری معتقدند که در دوران ریاست جمهوری باراک اوپاما، منطقه غرب آسیا اهمیت خود را در سیاست خارجی آمریکا از دست داده و علت اصلی این امر از دست دادن آمریکا برخی از عوامل اقتصادی و مالی، کاهش وابستگی به نفت وارداتی، اولویت‌بندی اقتصاد در سیاست خارجی اوپاما، چندجانبه‌گرایی و تمرکز بر حوزه پاسیفیک به جای غرب آسیا و ... بوده است. این تحلیل‌گران باور دارند که این عوامل باعث شده‌اند که آمریکا به مداخله مستقیم در غرب آسیا در راستای مدیریت نزاعات منطقه‌ای و مهار دولت‌های انقلابی متوجه نخواهد شد. (رسولی ثانی آبادی ۱۳۹۵: ۴۳).

در مورد دولت ترامپ، رویکرد او نسبت به ایران به‌شدت نقد و نفی سیاست‌های دولت‌های دموکرات‌ها، به‌ویژه باراک اوپاما، بوده است. او تأکید دارد که سیاست‌های دموکرات‌ها، به‌ویژه در زمینه مذاکرات با ایران، ناکارآمد بوده و اصلی‌ترین انگیزه دولت اوپاما متعهد سازی ایران به قوانین و هنجارهای بین‌المللی بوده است. در عین حال، دولت ترامپ به دلیل تأکید بر حداکثری سازی منافع ملی آمریکا، بی‌توجه به چهارچوب‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌المللی، مذاکرات را ناکارآمد تلقی کرده و به این دلیل برجام را لغو کرده است. (قنبرلو ۱۳۹۷: ۷۶-۷۷).

ترامپ بارها اعلام کرده که سیاست باراک اوپاما نه تنها به اعمال محدودیت‌ها برای ایران منتهی نشد، بلکه به افزایش قدرت نظامی ایران در منطقه و نفوذ این کشور در غرب آسیا منجر شده است. او این ادعاها را با ارائه مدارکی همچون تجهیزات موشکی، حمایت‌های نظامی از گروه‌های شبه‌نظامی شیعی در منطقه و نفوذ ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران توجیه کرده است. بنابراین، ترامپ تصمیم به تشدید رویکردهای تهاجمی علیه جمهوری اسلامی ایران گرفته و پس از لغو برجام، سعی در تحقق اهداف مهمی داشته است.

اهداف ترامپ در این زمینه عبارت‌اند از:

۱. نابودی میراث مبتنی بر سازش و مدارای اوپاما با جمهوری اسلامی ایران به‌منظور جلوگیری از نفوذ ایران در منطقه.

۲. تحریک متحدان منطقه، به‌ویژه بین سلمان و نتانیاهو، علیه ایران.

۳. جلوگیری از سرمایه‌گذاری در ایران و توسعه اقتصادی این کشور.

۴. دستیابی به دلارهای پادشاهان ثروتمند خلیج فارس.

واقعیت این است که با ظهور گروه تروریستی داعش و سقوط شهرهای مهم از عراق و سوریه، جمهوری اسلامی ایران علاوه بر حمایت‌های لجستیکی از متحدان خود، مانند دولت‌های اسد در سوریه و حیدر العبادی در عراق، با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد و دستاوردهای گروه تروریستی داعش باعث شد که همگرایی شیعیان در منطقه افزایش یابد. (فروزان، ۱۳۹۸؛ ۱۲). این همگرایی شامل شکل‌گیری شبه‌نظامیان حشد الشعبی در عراق، توسعه قدرت نظامی و موشکی حزب‌الله لبنان، شکل‌گیری نظامیان شیعه در افغانستان و همچنین ائتلاف با انصارالله در یمن بوده است. این مسائل باعث تغییر مسیر منطقه به نفع ایران شده است. همچنین، محبوبیت فرماندهان نظامی ایران، به‌ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در کشورهای منطقه، به‌ویژه عراق و سوریه، به بیشترین میزان خود در چهار دهه اخیر رسیده است. (همان).

دولت‌مردان آمریکایی از طریق اعمال فشار به ایران در زمینه‌های چون آزادی بیان و اندیشه و برابری حقوق زنان و مردان و متهم کردن و مطرح نمودن ایران به‌عنوان ناقض حقوق بشر، به تلاش‌های خود برای منزوی ساختن ایران در جامعه بین‌المللی و القای رویگردانی مردم ایران از حاکمیت سیاسی در راستای تز جداسازی ملت از دولت و تقویت گزینه منازعه قدرت در داخل از سوی دیگر پرداخته‌اند. مقامات آمریکایی بارها در خصوص آنچه نقض حقوق بشر و عدم آزادی در ایران می‌نامند، سخن به میان آورده‌اند. در این خصوص شان مک کورمک، سخنگوی وزیر خارجه آمریکا در ژوئیه سال ۲۰۰۷ اظهار نمود: ما از طریق سازمان ملل متحد به همکاری با جامعه بین‌المللی، دولت‌های خارجی و سازمان‌های غیردولتی برای تمرکز توجه بر بدرفتاری رژیم ایران با شهروندان خود ادامه خواهیم داد. ما از دولت ایران می‌خواهیم پیش از آن‌که ایرانیان بیشتری به دلیل تلاش برای استفاده از حقوق و آزادی‌های فراگیر خود آسیب ببینند، وضعیت حقوق بشر خود را بهبود بخشند

همچنین «کمیسیون آمریکایی آزادی‌های مذهبی» که یک نهاد دولت فدرال آمریکاست، در گذارش سال ۲۰۱۵ خود با طرح ادعاهای غیر مستند یا جمع‌آوری‌شده از منابع غیر معتبر و مغرضانه، از قانون‌گذاران آمریکای خواسته است تحریم‌های جدیدی در زمینه حقوق بشر علیه ایران وضع کند. این نهاد آمریکایی همچنین از باراک اوباما خواست برای انجام این اقدام پیش‌قدم شود. اعضای «کمیسیون آمریکایی آزادی‌های مذهبی در کشورها» را رئیس‌جمهور آمریکا و رهبران هر دو حزب در مجلس سنا و نمایندگان تعیین کنند. وظیفه این نهاد، جمع‌آوری «حقایق و موارد مربوط به نقض آزادی‌های مذهبی در سطح بین‌المللی و ارائه توصیه‌های سیاست به رئیس‌جمهور، وزیر خارجه کنگره است»

در اجلاس شصت و هفتم مجمع عمومی سازمان ملل متحد ۲۲ آگوست ۲۰۱۲ با عنوان ترویج و حمایت از حقوق بشر: وضعیت‌های حقوق بشر و گزارش‌های گزارشگران و نمایندگان ویژه، بخشی از گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد درباره وضعیت حقوق بشر زنان در جمهوری اسلامی ایران به این شرح بوده است: علاوه بر دستیابی به موفقیت‌های در آموزش و بهداشت زنان، اتخاذ تدابیری برای بهبود مشارکت زنان در تصمیم‌گیری و مشارکت سیاسی زنان گزارش داده‌شده است. دبیر کل از تلاش‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران برای دادن گزارش به مجموعه‌های معاهده حقوق بشر استقبال می‌کند. وی ایران را ترغیب می‌کند اظهارنظرهای پایانی کمیته حقوق بشر را اجرا کند. دبیر کل از دولت می‌خواهد کنوانسیون حذف همه شکل‌های تبعیض علیه زنان را امضا و تصویب کند

دولت مردان آمریکایی با به کارگیری ابزارهای فشار، تلاش می کنند تا در زمینه هایی از قبیل آزادی بیان، اندیشه، و برابری حقوق زنان و مردان، فشارهایی را به ایران وارد کرده و تلاش نمایند تا جایگاه این کشور در جوامع بین المللی را تضعیف کنند و در عین حال، مردم ایران را از حاکمیت سیاسی خود منزوی سازند. این تدابیر به منظور تقویت گزینه های مخالف در داخل ایران انجام می شوند و از طریق جداسازی ملت از دولت، به ترویج اهداف خود می پردازند. مقامات آمریکایی به طور مکرر از نقض حقوق بشر و محدودیت های آزادی در ایران حرف می زنند و این اظهارات را از طریق سازمان ها و نهادهای بین المللی به اطلاع عموم می رسانند.

(بلندیان، ۱۳۹۴: ۲۲).

به عنوان مثال، سخنگوی وزیر خارجه آمریکا، شان مک کورمک، در ژوئیه سال ۲۰۰۷ خواستار همکاری با جامعه بین المللی، دولت های خارجی، و سازمان های غیردولتی برای تمرکز توجه به بدرفتاری حکومت ایران با شهروندان خود شد و از ایران خواست تا وضعیت حقوق بشر خود را بهبود بخشد. همچنین، کمیسیون آمریکایی آزادی های مذهبی در کشورها نیز از قانون گذاران آمریکایی خواسته است تا تحریم های جدیدی در زمینه حقوق بشر علیه ایران اعمال کنند و این نهاد از رئیس جمهور آمریکا و رهبران هر دو حزب در مجلس سنا و نمایندگان تعیین شده است. (همان)

در اجلاس شصت و هفتم مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۲، گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد نیز به وضعیت حقوق بشر زنان در ایران پرداخته و از اقدامات تازه تر ایران در زمینه تصمیم گیری و مشارکت سیاسی زنان تقدیر کرده و ایران را به اجرای توصیه های کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد تشویق کرده است.

این اقدامات همگی به منظور افزایش فشار بر ایران و ایجاد فضای بین المللی مخالف حکومت جاری در این کشور انجام شده اند. (ستاری، ۱۳۹۴: ۲۳).

جمهوری اسلامی و ایالات متحده آمریکا به عنوان دو نهاد امنیتی و نظامی، همواره در تقابل و رقابت بر سر نفوذ و تأثیرگذاری در منطقه خاورمیانه قرار داشته اند. ایالات متحده باهدف کنترل و مهار قدرت جمهوری اسلامی ایران، تمام توان خود را برای کاهش نفوذ و حضور این کشور در منطقه به کار می برد. این رقابت، در شرایط پسارجام با لغو تحریم های بین المللی مالی و بانکی، منجر به امکان دسترسی به بخش قابل توجهی از منابع بلوکه شده ایران شد.

با لغو تحریم ها، ایران از فضای بسته و غیرتعاملی خارج شده و حضور همه جانبه ای در عرصه بین المللی پیدا کرده است. این امر باعث تحول در نقش ایران از یک کشور محدود به یک بازیگر فعال با نفوذ منطقه ای و بین المللی شده است. بدون توجه به حزب منتخب در دوره فعلی، احتمال تداوم سیاست مهار قدرت جمهوری اسلامی ایران از طریق اعمال تحریم ها وجود دارد.

برخی از رؤسای جمهور ایالات متحده، از جمله باراک اوباما، با وجود شعار انتخاباتی تغییر سیاست خارجی، به صدور قطعنامه های تحریم علیه جمهوری اسلامی ایران ادامه دادند. این تحریم ها علاوه بر آسیب های جدی به بدنه اقتصادی ایران، تأثیرات منفی بر روابط بین المللی این کشور نیز گذاشت. (سیمبر ۱۳۸۹).

تاریخ سه دهه گذشته نشان دهنده عدم مراودات رسمی تجاری مسالمت آمیز بین ایران و ایالات متحده است. تحریم های ایالات متحده در زمینه های مختلف از واردات نفت تا معاملات تسلیحاتی، به بلوکه شدن دارایی های دولت و اشخاص حقوقی، منع اعطای وام و تسهیلات بین المللی و حتی ممانعت از

سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت ایران منجر شد. (سیمبر ۱۳۸۹).

تنگ‌تر شدن حلقه تحریم‌ها بر نهادهای اقتصادی ایران، به‌ویژه بانک‌ها و مؤسسات مالی، باعث وارد آمدن اقتصاد ایران به یک دوره سختی شدید گردیده است. این واقعیت نشان‌دهنده آسیب جدی به اقتصاد این کشور است. (اسلامی و نقد، ۱۳۹۶: ۱۶).

تقابل‌های ایران و آمریکا

روندهای ملموس میدانی در روابط ایران و آمریکا

مفهوم این روندها موضوعات دامن‌دار و مداومی است که در تاریخچه روابط ایران و ایالات متحده پس از انقلاب ایجاد شده است و دارای ویژگی‌هایی همچون رویارویی مستقیم، آشکار و خارج از محدوده‌های بین‌المللی است. این روندها در اطراف تقابل درزمینه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی تداوم دارند.

تقابل‌های نظامی مستقیم

حمله به طیس را می‌توان به‌عنوان اولین تقابل مستقیم نظامی آمریکا با ایران در نظر گرفت؛ یک تقابل که به علت عدم موفقیت، با چالش مواجه شد و هژمونی آمریکا در داخل و خارج از مرزهای ایران را به چالش کشید. در ادامه، در دوران جنگ تحمیلی ایران و عراق، یک دوره نبرد به نام "جنگ نفت‌کش‌ها" به وقوع پیوست که در آن دو کشور به‌طور مستقیم در تقابل نظامی قرار گرفتند. در سایر حواشی که ایران و ایالات متحده در فضاهای نظامی در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند، اغلب در محیط‌هایی رخ داده است که ایران با نیروهایی که همسو با آمریکا بوده‌اند، مواجه شده است. این نوع تقابل در سال‌های اخیر ماهیت "نبرد نیابتی" را به خود گرفته است. برخی نمونه‌ها از این تقابل‌ها عبارت‌اند از تأثیرگذاری در عراق، سوریه، و فلسطین. در موارد معدود، درخواست‌های آمریکا برای همکاری با ایران در حل مشکلات نظامی منطقه‌ای نیز مطرح شده است. این رویکرد، به دلیل تفاوت‌ها در دیدگاه‌ها، منافع، و ارزش‌های دو کشور، به نتیجه‌ای موفق منجر نشده است. (پارسی‌پور، ۱۳۹۴)

راهبرد نظامی در تقابل بین این دو کشور می‌تواند در آینده به‌عنوان یک روند پیچیده و تداومی محسوب شود. دلایل این ادامه روند شامل تحلیل قدرت نظامی آمریکا و ناتوانی برای جنگ مستقیم خارج از مرزهای خود، عدم حمایت عمومی در آمریکا برای ورود به جنگ مستقیم با ایران، و اعتراف مقامات آمریکایی به قدرت بازدارنده نظامی ایران از سوی دیگر می‌باشد. این امر موجب می‌شود که امکان برخورد مستقیم نظامی دو کشور در شرایط عادی بسیار دور از انتظار باشد. (عسکری، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

تقابل‌های سیاسی میان ایران و آمریکا

جمهوری اسلامی ایران از دیدگاه دولت آمریکا به‌عنوان یک واحد سیاسی نامشروع، تندرو و غیرعقلانی در نظر گرفته می‌شود. دولت مردان آمریکایی به دلیل این اعتقاد، تحت عنوان «تغییر رژیم» و «کنترل نفوذ» تأکیدهای فراوانی در مورد ایران داشته‌اند. این تحت تأثیر دخالت‌های سیاسی آمریکا در ایران، از جمله کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق، به‌وضوح مشهود است.

آمریکا در پی تلاش برای تجسم نظام جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان یک نظام نامشروع کرده و از این راه سعی دارد تا آن را کنترل کند. این تداوم تلاش‌ها به‌صورت صریح یا ضمنی باعث شده است که انتخابات در ایران کمتر انتخابی باشد که از سوی آمریکا نام‌گذاری نشده و یا مهندسی نشده باشد. اوج این دخالت‌ها در دوران ناآرامی داخلی ایران به‌خصوص قابل مشاهده است.

کلیتاً، تغییر رژیم در ایران و یا حداقل کنترل آن، به عنوان یک اولویت همیشگی در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مطرح شده است (متقی، ۱۳۹۳). این هدف نهایی، در جهت تغییر ماهیت و نگرش های حاکمیت سیاسی در ایران است. این روند نه تنها در زمینه های نظامی و اقتصادی بلکه در محیط های عینی نیز هدفمند شده است. هرچند آمریکا به منظور نیل به این هدف، استراتژی های گوناگونی را اجرا می کند. (فوزی، ۱۳۹۷: ۱۴)

تقابل های اقتصادی میان ایران و آمریکا

تقابل اقتصادی به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی آمریکا، به منظور فراهم کردن فشار جهت تغییر یا حتی فروپاشی نظام های سیاسی مخالف، با استفاده از تحریم های اقتصادی متنوع در برابر جمهوری اسلامی ایران، نقش اساسی ایفا کرده است. این سیاست ها در طول زمان و با بهره گیری از سیطره دلار به عنوان ارز جهانی، که به آمریکا فرصت های بسیاری برای کنترل کشورها فراهم می کند، رشد و گسترش یافته اند.

تحریم ها به طور عمده در چهار زمینه اصلی اعمال شده اند:

محدودیت های صادرات نفت و مواد نفتی: این تحریم ها به جلوگیری از صادرات نفت و محصولات نفتی از سوی ایران به بازارهای جهانی و کاهش درآمدهای اقتصادی این کشور می پردازند.

ممانعت از دستیابی ایران به توانایی های ارزی در قالب دلار: این سیاست به منظور کنترل و محدودسازی دسترسی ایران به ارزهای جهانی، به ویژه دلار، صورت گرفته است.

ایجاد موانع برای دولت ها و شرکت های بین المللی: تحریم ها به منظور ایجاد محدودیت ها و موانع برای همکاری های اقتصادی دولت ها و شرکت های بین المللی با ایران در زمینه های مختلف صورت گرفته اند.

مانع تراشی در جهت فعالیت های نهادها و افراد وابسته به دولت ایران در محافل بین المللی
این تحریم ها باهدف محدودسازی فعالیت های نهادها و افراد مرتبط با دولت ایران در سطح بین المللی به کار گرفته شده اند.

تحریم ها به صورت چرخه ای و متداول اجرا شده اند، و هر دوره تحریم به عنوان تکمیلی بر دوره پیشین به کار گرفته شده است. این چرخه شامل شش دوره زمانی است:

دوره گروگان گیری (۱۹۷۹-۱۹۸۱): تحریم های اجرا شده در این دوره شامل ممنوعیت صادرات نفت ایران به ایالات متحده و تعلیق اموال ایران در بانک های آمریکایی بود. این تحریم ها همچنین شامل ممنوعیت فروش تجهیزات نظامی به ایران و محدودیت هایی در زمینه تبادل تکنولوژی و تجهیزات صنعتی بین دو کشور بود. این اقدامات به منظور فشردن ایران و ایجاد فشار اقتصادی جهت آزادی گروگان ها و ایجاد تغییر در سیاست های ایرانی انجام شد.

دوره جنگ ایران-عراق (۱۹۸۱-۱۹۸۸): تحریم ها در این دوره باهدف تضعیف اقتصاد ایران در طول جنگ ایران و عراق اعمال شدند.

دوره بازسازی (۱۹۸۸-۱۹۹۲): پس از پایان جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) آغاز شد. در این دوره، تحریم های اقتصادی به عنوان یک ابزار جهت فشار بر اقتصاد ایران به منظور تحت پوشش قرار دادن آن به فرایند بازسازی پس از جنگ اجرا شدند. پس از پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸،

ایران با مواجهه با شرایط اقتصادی دشوار و خسارات جسمانی و مالی گسترده، به فرایند بازسازی کشور پرداخت. هدف این دوره از تحریم‌ها افزایش فشار بر ایران و محدود کردن اقتصاد آن بود.

دوره کلینتون، مهار دوجانبه (۱۹۹۳-۲۰۰۱): در طول این دوره، تصمیمات مهمی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و خصوصاً سیاست خارجی گرفته شد. تحریم‌های اقتصادی علیه ایران در این دوره، به صورت دوجانبه اعمال شدند و همچنین تحریم‌های مربوط به انرژی نیز تشدید شد. این تحریم‌ها در زمینه‌هایی از جمله صادرات نفت، تجارت، و همکاری‌های بین‌المللی محدودیت‌های زیادی بر ایران اعمال کردند.

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱): بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، به عنوان یک پاسخ به تهدیدهای تروریستی و برنامه‌های هسته‌ای ایران، تحریم‌های آمریکا گسترش یافت و تأکید بر محدودیت‌های اقتصادی و مالی به ایران افزوده شد. این تحریم‌ها شامل مواردی مانند ممنوعیت صادرات نفت و گاز به ایران، تعلیق اموال ایران در بانک‌های خارجی، محدودیت‌ها در حوزه بانکی و مالی، و ممنوعیت تجارت در برخی صنایع اساسی و تکنولوژی‌های حیاتی برای ایران بود.

قطعنامه‌های شورای امنیت: شورای امنیت سازمان ملل متحد تعدادی از قطعنامه‌های مرتبط با برنامه هسته‌ای ایران به تصویب رسانده است. این قطعنامه‌ها تحریم‌هایی علیه ایران در صورت عدم پایبندی به تعهدات بین‌المللی و تجاوز به تصمیمات شورای امنیت فراهم می‌کنند. تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل نیز در تلاش برای محدودسازی برنامه هسته‌ای ایران به کار گرفته شده‌اند.

تحریم‌ها تاکنون به چهار نوع تقسیم‌بندی می‌شوند:

تحریم‌های قانونی: این تحریم‌ها توسط قوه مجریه و کنگره آمریکا وضع شده و برداشت و حذف آنها توسط رئیس‌جمهور امکان‌پذیر است.

تحریم‌های قوه مجریه: این نوع تحریم‌ها توسط قوه مجریه آمریکا اعمال می‌شود و رئیس‌جمهور می‌تواند آنها را بردارد.

تحریم‌های قوه مجریه و کنگره: این تحریم‌ها توسط هر دو قوه مجریه و کنگره وضع شده و تنها کنگره می‌تواند آنها را بردارد.

قانون تحریم ایران: قانون تحریم بسیار مهمی کنگره وضع کرده است و در اواخر سال ۲۰۱۶ برای ده سال تمدید شد؛ این تحریم که به اختصار "ISA" خوانده می‌شود در واقع سازمان اصلی تحریم‌ها علیه ایران را شکل می‌دهد.

با توجه به این تقسیم‌بندی و وسعت این تحریم‌ها، ادامه روند تحریم‌ها در آینده نزدیک قابل پیش‌بینی است و ایالات متحده به دنبال اعمال فشار اقتصادی برای دستیابی به اهداف خود می‌باشد. در عین حال، ایران با ابزار مناسبی برای مقابله اقتصادی با آمریکا مواجه نمی‌شود و به دنبال دور نگه داشتن کشور از منابع انرژی و موانع فعالیت در بازار داخلی می‌باشد. این تقابل اقتصادی نشان از اهمیت بالای تحریم‌ها در سیاست خارجی آمریکا و نقش اساسی آن در تحولات اقتصادی و سیاسی ایران دارد. (پیرزاده، ۱۳۹۷: ۱۵).

الگوی رفتار موازنه قوای ایران و روسیه در قبال آمریکا

واقع‌گرایان، با تأکید بر مفاهیم امنیت و قدرت، بیان می‌کنند که همکاری‌های استراتژیک بین ایران

و روسیه ناشی از تمایل این دو کشور به برقراری تعادل قدرت با یکدیگر است. هدف اصلی ایران و فدراسیون روسیه در این همکاری، ایجاد موازنه قدرت در مقابل یک‌جانبه‌گرایی یا تهدیدات آمریکاست. آن‌ها قصد دارند که از طریق مشارکت در تدابیر استراتژیک، در برابر نفوذ بی‌محابای آمریکا در مناطق حیاتی چون آسیای مرکزی و قفقاز مقاومت نشان دهند.

تحلیل واقع‌گرایان به موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک منطقه، به همراه نوع روابط غیردوستانه بین ایران و آمریکا، که پس از خروج ترامپ از برجام و ترور سردار حاج قاسم سلیمانی تغییرات جدیدی داشته است، ایران را به گزینه جدی برای روسیه در موازنه سازی نرم با ایالات‌متحده تبدیل کرده است. در این زمینه، جمهوری اسلامی ایران جایگاهی با اهمیت و تأثیرگذار دارد (علی پور و گرجی، ۱۳۹۹: ۷). درنهایت، این تحلیل نشان می‌دهد که همکاری استراتژیک ایران و روسیه، نه تنها به دلیل تلاش برای ایجاد تعادل قدرت با آمریکا بلکه به‌عنوان یک گزینه مؤثر در مواجهه با تحریم‌ها و تهدیدات آمریکایی در منطقه، مورد تأکید واقع‌گرایان قرار گرفته است.

آخرین تلاش از سوی غرب برای افزایش نفوذ در دوران پس از فروپاشی شوروی، به بحران اوکراین و انضمام شبه‌جزیره کریمه توسط روسیه مرتبط است. این بحران، منجر به افزایش اختلافات در روابط بین روسیه و غرب شده و اوضاع به‌گونه‌ای تحول یافته است که موضوع یک جنگ سرد جدید در روابط دو طرف مطرح شده است (نیاکویی و صفری، ۱۳۹۷: ۱۰۱).

استفن والت تأکید دارد که علاقه روسیه به همکاری با ایران، به همراه تلاش‌های همچون همکاری‌های استراتژیک با چین، بخشی از تلاش‌های این دو کشور برای ایجاد موازنه نرم در مقابل قدرت گسترده آمریکا است. وی بیان می‌کند که این دو کشور از سال ۲۰۰۰ به‌آرامی مشارکت استراتژیک خود را توسعه داده‌اند، و این توسعه حداقل به دلیل رخنه و نفوذ آمریکا در منطقه رخ داده است. والت به‌وضوح اظهار می‌کند که روسیه و ایران تاکنون تلاش مشترکی را برای محدود کردن نفوذ آمریکا و متحدانش آغاز کرده‌اند. این همکاری‌ها به‌عنوان پاسخی به تلاش‌های آمریکا برای گسترش نفوذ خود در منطقه به‌ویژه از طریق همکاری با کشورهای چون ترکیه، گرجستان، آذربایجان و ازبکستان در نظر گرفته می‌شود (بیگدلی، ۱۴۰۱: ۸).

هر دو کشور ایران و روسیه در شرایط تحریم‌های اقتصادی از سوی آمریکا قرار دارند و مایل به توسعه همکاری‌های اقتصادی به‌منظور کاهش تأثیرات سیاست‌های امپریالیستی آمریکا هستند. با توجه به اینکه ایران و روسیه به‌عنوان دو اقتصاد بزرگ در منطقه اوراسیا شناخته می‌شوند، ظرفیت‌های عظیمی برای همکاری‌های اقتصادی بین این دو کشور وجود دارد. در صورت گسترش همکاری اقتصادی، ایران و روسیه می‌توانند در حوزه‌های متنوعی از جمله علمی، تکنولوژیکی، صنعتی، تولید ماشین‌آلات سنگین، احداث نیروگاه‌ها، مدیریت ندرت‌ها، بهبود سیستم راه‌آهن، ساخت واگن‌های پیشرفته و همچنین در زمینه‌های انرژی و اکتشاف منابع زیرزمینی همکاری نمایند. توسعه همکاری در این زمینه‌ها در شرایط تحریم به‌عنوان یک فرصت بزرگ به نظر می‌رسد، زیرا این همکاری‌ها می‌توانند نقش مهمی در کاهش تأثیرات تحریم‌ها ایفا کنند و همچنین به دو کشور در تحقق اهداف مشترکشان کمک نمایند. از این‌رو، اهمیت همکاری‌های اقتصادی میان ایران و روسیه در شرایط فعلی بسیار چشم‌گیر است و نیاز به تقویت و گسترش آن در زمینه‌های مختلف احساس می‌شود. (همان ۹).

در پایان، هر دو کشور ایران و روسیه تحت تحریم‌های آمریکا قرار دارند و علاقه دارند به همکاری اقتصادی با هم به‌منظور کاهش تأثیرات سیاست‌های امپریالیستی آمریکا در منطقه بپردازند. این دو کشور به‌عنوان دو اقتصاد کلان در منطقه اوراسیا، ظرفیت‌های عظیمی برای همکاری‌های اقتصادی در حوزه‌های مختلف دارند. گسترش همکاری اقتصادی بین این دو کشور می‌تواند در زمینه‌هایی

از جمله علم و فناوری صنعتی، ماشین‌آلات سنگین، نیروگاه سازی، ساخت واگن‌های پیشرفته و همچنین اکتشاف منابع زیرزمینی مثل همکاری در حوزه انرژی به موفقیت منجر گردد. اهمیت بیشتر همکاری در شرایط تحریم ایران و روسیه از سوی کشورهای غربی واضح است و این همکاری در زمینه‌های متنوعی باید تقویت شود (همان ۹).

نتیجه‌گیری

از جنگ جهانی دوم تا پایان جنگ سرد، روابط بین شوروی و ایالات متحده از جوانب حیاتی در سیاست بین‌المللی بودند و بیشترین تأثیر را بر نظام جهانی، مسائل سیاسی و امنیتی بین‌المللی داشتند. این دوره با پیامدهای نظام‌مند بر نظام جهانی و شکل‌گیری یا پایان بحران‌ها همراه بود. روابط میان شوروی و ایالات متحده در این دوره به اندازه هیچ رابطه‌ای دیگر، سیاست بین‌الملل و حتی روابط دیگر دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داد.

در دهه ۱۹۹۰، با فروپاشی شوروی و نگاه مثبت به غرب از سوی رهبران روسیه، رویکرد معتدل‌تری در قبال غرب شکل گرفت. وزیر امور خارجه روسیه از آن زمان، ژورژی کوزیروف، همکاری با آمریکا را به عنوان یک ضرورت بی‌بدیل و مهم برای هر دو کشور مطرح کرد. این رویکرد متعاقب به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین و بهبود نسبی وضع اقتصادی در روسیه، تقویت یافت.

روسیه در این دوره به دلیل مشکلات اقتصادی و سیاسی به ارث رسیده از شوروی، تصمیم به تعامل با غرب گرفت و تلاش کرد نقش مؤثرتری در امور بین‌المللی ایفا کند. حمایت از همکاری با آمریکا نشان از تغییرات در دیدگاه روسیه نسبت به جهان بود و تلاش برای احیای قدرت و تأثیرگذاری در سطح بین‌المللی از جمله اهداف این سیاست بود. این تغییرات نشان‌دهنده اهمیت بزرگی است که روابط دوجانبه میان شوروی (روسیه) و ایالات متحده بر سیاست جهانی داشتند و همچنین نقش مهمی در تشکیل و شکل‌گیری مسائل بین‌المللی ایفا کردند.

پس از به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین و بهبود نسبی وضع اقتصادی در روسیه، تلاش‌ها برای احیای قدرت روسیه در سطح بین‌الملل به شدت افزایش یافت. در دوره حکومت پوتین، مسائل بین‌المللی متعددی، از جمله حمله آمریکا به خاورمیانه و بحران‌های گوناگون، نقش بسزایی در تعیین سیاست خارجی روسیه داشتند.

روسیه به دنبال پیگیری نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت در نظام بین‌المللی کنونی است. تلاش روسیه برای ایجاد موازنه بین‌المللی در برابر هژمونی آمریکا به درجه نفوذ لیبرالیسم در کشورهای موازنه‌طلب بستگی دارد. ضدلیبرال‌ها در روسیه، مانند کمونیست‌ها و ملی‌گرایان، هنگامی که در رأس قدرت قرار می‌گیرند، موازنه‌طلبی را بیشتر دنبال می‌کنند. به عنوان مثال، آنها به طرح دفاع موشکی آمریکا واکنش منفی نشان داده‌اند.

روسیه همچنین در پی افزایش همکاری‌های امنیتی در سطح بین‌المللی است تا به این وسیله هژمونی آمریکا را به چالش بکشد. این کشور به همراه دیگر کشورهایی که موضع مشابهی دارند، سازمان همکاری شانگهای را بنیان نهاد که بر ایجاد یک نظم بین‌المللی اقتصادی و سیاسی جدید تأکید می‌کند.

روسیه در تلاش است تا وابستگی خود به غرب را کاهش دهد و اقتصاد خود را در مسیر اصلاحات و رشد پایدار قرار دهد. سیاست خارجی روسیه باید به ادغام با اقتصاد جهانی و تقویت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی داخلی کمک کند.

حمله آمریکا به خاورمیانه و بحران‌های نظیر بحران گرجستان و اوکراین، سبب شد تا دولت روسیه تلاش خود را برای تعادل قدرت و موازنه در برابر ایالات متحده دوچندان کند. این مسائل برای روسیه فرصت‌ها و چالش‌هایی را ایجاد کردند که از آن‌ها برای تقویت نقش خود در امور بین‌الملل بهره‌مند شود. به‌عنوان مثال، در بحران گرجستان و اوکراین، روسیه با تدابیر نظامی و سیاسی خود، سعی در حفظ سفره نفوذ و امنیت مناطق حیاتی خود کرد.

موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک ایران، به‌ویژه پس از خروج آمریکا از توافق هسته‌ای (برجام) و ترور سردار قاسم سلیمانی، ابعاد جدیدی به خود گرفته است. این اتفاقات سبب شده تا ایران به‌عنوان گزینه جدیدی برای روسیه به‌منظور جلوگیری از گسترش نفوذ ایالات متحده مطرح شود. جمهوری اسلامی ایران به‌طور آگاهانه به تهدیدات و منافع مشترک با روسیه توجه کرده و دو کشور با استفاده از ابزارهای مختلف، در پی تعمیق روابط خود برای مقابله با این تهدیدات به نظر می‌رسند.

ایران و روسیه هر دو تحت تحریم‌های آمریکا قرار دارند و علاقه‌مند به همکاری اقتصادی جهت کاهش تأثیرات سیاست‌های امپریالیستی آمریکا هستند. این دو کشور با توجه به وسعت و جمعیت اقتصادی خود، ظرفیت‌های بزرگی برای همکاری در زمینه‌های مختلف اقتصادی دارند. همچنین، در شرایط تحریم ایران و روسیه توسط کشورهای غربی، همکاری‌های اقتصادی بین دو کشور اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و می‌تواند در حوزه‌های مختلف به تقویت نقش آنان در امور بین‌الملل کمک کند.

اگرچه هر دو کشور آمریکا را دشمن مشترک می‌دانند و بر اساس منافع مشترک خود سیاست مشترک و همکاری را تداوم می‌بخشند، اما در قبال آمریکا، روسیه سیاست متعادل‌تری را پیش گرفته و تلاش می‌کند با اجتناب از تقابل بی‌حاصل با آمریکا و ترکیبی از سیاست‌های خارجی عمل‌گرا و واقع‌بینانه، روابط خوبی را با آمریکا حفظ کند. از طرف دیگر، ایران نه تنها آمریکا را دشمن می‌داند، بلکه نظام سیاسی ایران را نامشروع و غیرعقلانی می‌داند و به همین دلیل تعارضات این دو کشور را حل نشدنی می‌پندارد.

روسیه، با ورود به این بحران‌ها، به دنبال جلوگیری از گسترش نفوذ ایالات متحده و ناتو به فضای حیاتی خود بود. با این حال، قدرت بالای نظامی و اقتصادی ایالات متحده به همراه سیاست چندجانبه‌گرایانه این کشور، موجب شد تا روسیه نیز به سمت موازنه نرم توجه کند و در تعامل‌های بین‌المللی، به نحوه‌ای هماهنگ و همکارانه عمل کند.

منابع

1. ابوالحسنی هستیانی، علمی مقدم، منصوری، امینی میلانی، مینو. (۲۰۲۳). بررسی تأثیر تحریم های مالی و تجاری بر نرخ ارز در ایران (رهیافت فازی). اقتصاد مالی، ۱۷(۶۳)، ۴۹-۹۴. ره ۱۰۸
2. افخمی، امید(۱۳۹۸)، "بررسی روابط ایران و آمریکا از منظر مؤلفه های قدرت هوشمند"، مجله سیاست دفاعی، شماره
3. بهشتی پور، حسن (۱۳۸۷). "دو بستر و یک رویا" همشهری دیپلماتیک". سال سوم. شماره ۲۵، خردادماه.
4. ترکی، لیلا؛ مظاهری، باران، (۱۴۰۱)، "تأثیرات اقتصادی تحریم های مالی بر اقتصاد ایران"، فصلنامه علمی، پژوهش های اقتصادی (رشد و توسعه پایدار)، سال بیست و دوم، شماره چهار، ص ۶۹-۹۸
5. تکلیف. (۲۰۱۲). امکان پذیری همکاری یا رقابت بین اعضای مجمع کشورهای صادرکننده گاز در صادرات گاز طبیعی از طریق خط لوله. پژوهشنامه اقتصاد انرژی ایران، ۲(۵)، ۴۹-۷۹.
6. ثمودی پیله ورد، علیرضا(۱۳۹۷)، "حوزه های اختلاف میان روسیه و غرب در دوره چهارم ریاست جمهوری پوتین" فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز"، شماره ۱۰۵.
7. جانسیز، احمد و اعجازی، احسان (۱۴۰۰)، "تحلیل رابطه بین ایران و ایالات متحده آمریکا از منظر موازنه تهدید" فصلنامه علمی سیاست جهانی، شماره ۱، ص ۱۶۳-۱۹۶.
8. دیباوند، هادی (۲۰۱۶). بررسی تحلیلی امکان پذیری ارتقای امنیت ملی و افزایش هزینه تهدید نظامی جمهوری اسلامی ایران از طریق صادرات گاز به صورت خط لوله و LNG. فصلنامه آفاق امنیت، ۸(۲۹)، ۴۷-۸۸.
9. رضایی، علیرضا (۱۳۸۹). "الگوی روسیه از نظم در نظام بینالملل پساجنگ سرد «نظم موازنه محور»". فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوم، شماره ۷، بهار.
10. رضائی، مسعود(۱۳۹۲)، "بازبینی طرح سپر دفاع موشکی و افق آن در روابط روسیه- آمریکا" فصلنامه راهبرد، شماره ۷۲، ص ۲۰۹-۲۴۰.
11. عابدینی، عبدالله، حسنی. (۲۰۲۲). نقش محاکم ایران در اجرای حقوق بینالملل. پژوهش های حقوقی، ۲۱(۵۱)، ۷-۳۸.
12. عالیشاهی، عبدالرضا (۱۳۹۸)، "ماهیت راهبردهای تهاجمی ترامپ در برابر جمهوری اسلامی ایران؛ ریشه ها و پیامدهای امنیتی و نظامی" مجله علمی سیاست دفاعی، شماره ۱۰۶، ص ۸۵-۱۱۲.
13. فیضی، سیروس(۲۰۰۴)، "معمای ایرانی: نزاع میان ایران و آمریکا"، ف بینالمللی روابط خارجی، شماره ۴.
14. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۷)، "مبنای نظری تحریم های مربوط به برنامه هسته ای ایران: مقایسه دیپلماسی دولت های ترامپ و اوباما" فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲.
15. کرمی، جهانگیر (۱۳۹۰)، "معامله بزرگ در روابط روسیه و آمریکا دوره مدویدیف و اوباما" فصلنامه مطالعات جهانی.
16. کولایی، الهه (۱۳۹۰)، "روابط روسیه و آمریکا در پرتو سیاست از سرگیری

17. اوباما" مطالعات اوراسیا مرکزی، شماره ۹.
متقی، دکتر ابراهیم (۱۳۸۸)، "همکاری های نامتقارن ایران و آمریکا در دوران اوباما" فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، شماره ۳، ص ۷-۳۲.
18. موسوی، سید حامد و رضوی، سلمان (۱۳۹۹)، "تاثیر اندیشکده های آمریکایی بر سیاست خارجی دولت ترامپ در قبال حضور منطقه ای ایران" نشریه علمی آفاق امنیت، شماره ۴۸.
19. نصراللهی، فرشته (۱۳۹۰)، "بازنگری در روابط روسیه و آمریکا" فصلنامه تحقیقات سیاسیو بین‌المللی، شماره ۹.
20. نقدی نژاد، حسن (۱۳۸۷)، "رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا"، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۲.
21. نوایی، فرهاد (۱۳۸۷)، "پیروزی بر قانون: تداوم پوتینیسم"، همشهری دیپلماتیک، سال سوم، شماره ۲۵، خردادماه.
22. هدایتی شهیدانی، مهدی (۱۳۹۷)، "تعارضات روسیه و آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ و رویکرد رسانه ای به آن" پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، شماره اول.
23. هیرو، دیلیپ (۱۳۸۶)، «جهان در مسیری چندقطبی: قدرتهایی که در حوزههای انرژی، رسانه، تسلیحات و اقتصاد ظهور کردهاند». پوراندخت مجلسی، روزنامه ایران، دوازدهم شهریورماه.
24. یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۹۴)، "نقش آمریکا و روسیه در بحران‌های ژئوپلیتیکی گرجستان و اوکراین"، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، شماره ۴.

Abushov, K. (2019). Russian foreign policy towardz-the Nagorno-Karabakh conflict: prudent geopolitics, .incapacity or identity?. East European Politics

Deyermond, R. (2016). The Uses of Sovereignty in Twenty-first Century .Russian Foreign Policy. Europe-Asia Studies

Freire, M. & Simão, L. (2015). The Modernisation Agenda in Russian .Foreign Policy. European Politics and Society

Meyhami, M. (2019). The legitimate expectations of the investor in contrast to the essential security interests of the host state and its analysis as a political risk. Private Law Research, 8(28), 255-284

Motallebi, M., & Gholami, M. (2016). Securitization Approach of NATO and Islamic Republic of Iran. Political Science Quarterly, 12(35), 53-77

Noori, V., Hassan Hosseini, S. (2019). Egoism in the US Foreign Policy over Trump's Tenure; The Results and the Implications. Research Letter ..of International Relations, 12(47), 179-216

Ziegler, C. (2012). Conceptualizing sovereignty in Russian foreign poli- cy: Realist and constructivist perspectives. International Politics